



Situational satire, another source of Hafez's genius

Ghahreman Shiri¹

1. Professor of Persian Language and Literature, Boalisina University, Hamedan, Iran. E-mail: ghahreman.shiri@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 03 Feb 2023

Accepted: 12 Apr 2023

Keywords:

Hafez,
satire,
situational humor,
frankness,
dissent,
self-mutilation.

The most natural type of satire is behavioral humor that causes surprise and amazement and pleasantry without any literary and linguistic artifice. Hafez, unlike the poets of the Timurid era, who only cared about language games and literary arts in poetry, puts the two elements of form and content in her focus at the same time. For this reason, there are more situational satires in her poems than literary satires. Hafez usually, instead of criticizing the policies of the governments, openly portrays the abnormal behavior of the governments and their supporters, which are often mixed with deception and hypocrisy, in order to create mocking and ridiculous situations from their confrontation and conflict with the logical and conventional human behavior. Or the one that puts hypocritical behaviors against normal transparent behaviors in order to create confrontational and humorous situations. Some types of situational humor in Hafez's poems are: frankness, self-mutilation/pretending debauchery and dissent, inversion, contradiction and opposition, arrogance and demandingness, tragic humor, exaggeration, self-deprecation, justifying reasoning, humor. In this article, we have examined only the first three types.

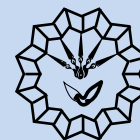
Cite this article: Shiri, Gh. (2023). Situational satire, another source of Hafez's genius. *Research of Literary Texts in Iraqi Career*, 4 (2), 31-64.



© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22126/LTIP.2023.2751>

Publisher: Razi University



طنز موقعیت چشمه دیگری از نبوغ حافظ

قهرمان شیری^۱

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: ghahreman.shiri@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳ واژه‌های کلیدی: حافظ، طنز، طنز موقعیتی، صراحت گویی، دگراندیشی، خودزنی.	طبیعی‌ترین نوع طنز، طنز رفتاری است که بدون هیچ‌گونه هنرنمایی‌های ادبی و زبانی، موجب طپیت و تعجب و حیرت می‌شود. حافظ برخلاف شاعران هم‌عصر خود در اواخر ایلخانیان و عهد تیموریان که تنها به بازی‌های زبانی و صناعت‌های ادبی در شعر اهمیت می‌دادند، دو عنصر صورت و محتوا را به‌طور هم‌زمان در کانون تمرکز خود قرار می‌دهد. به این سبب طنزهای موقعیتی در اشعار او بیشتر از طنزهای ادبی است. حافظ معمولاً به جای انتقاد از سیاست حکومت‌ها، رفتارهای بی‌هنجار حکومتمان و طرف‌داران آن‌ها را که اغلب در آمیخته با تزویر و ریا است به‌طور صریح به تصویر می‌کشد تا از تقابل و تعارض آن‌ها با رفتارهای منطقی و متعارف انسانی، موقعیت‌های تمسخرآمیز و مضحک پدید آورد. یا آن‌که رفتارهای ریاکارانه را در برابر رفتارهای شفاف عرفی قرار می‌دهد تا از این طریق موقعیت‌های تقابل‌دار و طنزآمیز بیافریند. برخی از گونه‌های طنز موقعیت در اشعار حافظ عبارت‌اند از: صراحت‌گویی، خودزنی / تظاهر به فسق و دگراندیشی، وارونه‌کاری / وارونه‌گویی، تناقض‌گویی و تقابل‌آفرینی، تکبر و طلب‌کاری، طنز تراژیک، اغراق و مبالغه، خودکم‌بینی، دلیل‌آوری توجیه‌گرانه، شوخ‌طبعی. در این مقاله فقط سه گونه نخست را به بررسی گذاشته‌ایم.

استناد: شیری، قهرمان (۱۴۰۲). طنز موقعیت چشمه دیگری از نبوغ حافظ. پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی، ۴ (۲)، ۶۴-۳۱.



© نویسندگان

DOI: <https://doi.org/10.22126/LTIP.2023.2751>

ناشر: دانشگاه رازی

مقدمه

دوره‌ای که حافظ در آن زندگی می‌کند زمانه‌ای است آکنده از پنهان‌کاری و سالوس‌ورزی و دروغ‌گویی، اما در ظاهر مُبلّغ ورع و زهد و پرهیز. تعبیرهایی که حافظ برای معرفی این زمانه به کار می‌برد، «زمانه خون‌ریز»، «دور باژگون سپهر» و «ایام فتنه‌انگیز» است:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن که هم‌چو چشم صراحی زمانه خون‌ریز است
به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می که موسم ورع و روزگار پرهیز است

در یک غزل ستایشی، وقتی به تعریف از دوران شاه شجاع می‌پردازد، در خلال آن اشارات مکرری به روزگار حکومت امیر مبارزالدین نیز می‌کند که سراسر اختناق و سرکوب و سرسختی در تعصبات دینی است؛ اهل نظر بر کناره می‌روند در حالی که «هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش» دارند؛ هر کدام حکایت‌هایی دارند «که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش»؛ این اختناق و وحشت حتی دامن‌گیر برخی پدیده‌های ممنوعه چون باده و خُم‌خانه نیز شده است. شراب‌خانگی ترسِ محتسب خورده، از تعبیرهای بسیار استثنایی در ادبیات ایران است که گویی وحشتی که گریبان عصر حافظ را گرفته بود به صورت کپسولی در درون آن فشرده شده است. به این دلیل است که وقتی آن زمانه سپری می‌شود، حتی امام شهر نیز که پیش از این سجاده به دوش می‌کشید، هویت واقعی خود را آشکار می‌کند و آن‌چنان در خوردن شراب افراط می‌کند که «ز کوی میکده دوشش به دوش» به خانه می‌برند؛ اما از نظر حافظ نه آن افراط پیشین در زهدفروشی خوب است و نه این تفریط پسین در مباحات به فسق.

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم‌مفروش

در چنین زمانه‌ای، رسالت بزرگ حافظ که به درستی نیز به آن عمل می‌کند شاهد صادق‌بودن است؛ و انتقاد و طنز و صراحت‌گویی نمودی از این شهادت است.

«در روزگاری که ارباب بی‌مروت دنیا، دین و قدرت را سنگر می‌سازند برای اغفال و تجاوز، کدام وجدان انسانی هست که به آن چه منشأ این ناروایی‌ها است بی‌چون و چرا تسلیم باشد؟ حتی یک حافظ خلوت‌نشین هم نمی‌تواند در چنین احوالی سکوت کند». «آن چه از وجود یک حافظ قرآن که می‌بایست اوقات خویش را همه در کار ورد شبانگه و دعای صبح بگذراند یک رند آزاداندیش یا یک عارف مردم‌گریز بیرون آورد بی‌ثباتی و تزلزل حوادث بود و تمایلات درونی شاعر» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۷). «روزگار حافظ اگر از روی دیوان وی تصویر شود، روزگاری بوده است آکنده از فساد و گناه، آکنده از تزویر و جنایت. تاریخ هم هست که به این مایه فساد و جنایت شهادت دهد» (همان: ۳۸).

- شعر حافظ - که محور اساسی آن مبارزه با ریاکاری است - یکی از واکنش‌های عمومی را در برابر قدرت‌هایی که با اتکا به شمشیر بر جامعه حاکمیت پیدا می‌کنند نشان می‌دهد. وقتی حکومتی ابزارهای خشونت را به عنوان منطق قاطع خود برمی‌گزیند، دیگرانی که ناگزیر از تن دادن اجباری به سیاست‌های آن هستند برای مصون ماندن از خطرهای چاره کار را در تظاهر به تبعیت و روی آوردن به دورویی و ریاکاری می‌بینند. عموم مردم و شمار زیادی از کارگزاران و مطیعان حکومت جدید چنین روشی را برای بقای زیستی و سیاسی خود برمی‌گزینند. در

جایی که حکومتیان و پیروان و هم‌فکران آنان، آشکارا به غارت و کشتار مردم می‌پردازند، این گروه‌های متظاهر و ریاکار با توسل به آموزه‌های مذهبی و مردمی، چهره‌ای به‌ظاهر موجه و مطیع از خود به‌نمایش می‌گذارند، اما چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند. طنز حافظ ابزاری برای مبارزه با این گونه تزویرگری‌ها و ریاکاری‌ها در چنین جامعه‌ای است.

بر اساس این گونه حساسیت‌ها است که به‌سادگی می‌توان گفت شعر حافظ نه عرفانی است و نه مذهبی، بلکه یک شعر فردی، سیاسی و اجتماعی است. دلیل سیاسی شدن شعر حافظ، یکی خلیات خود او است که ظاهراً به‌نوعی، هم شغل و کارش و هم شاعری‌اش ارتباط مستقیم به حکومت دارد؛ دوم این که در اواخر دوره ایلخانی و اوایل تیموری زندگی می‌کند که زندگی و مقدرات همه مردم دست‌خوش ایلغار حکومت‌های کوتاه‌مدت پادشاهان محلی شده و آسیب‌های فراوان از این آمدن و رفتن بر زندگی مردم وارد می‌شود؛ سوم احساس تعهد شاعر نسبت به مصائبی که بر سر مردم می‌آید و حس هم‌نوع‌دوستی و انسانیت اقتضای چنین رفتار و موضع‌گیری را می‌کند؛ و چهارم زندگی در دوره یک حکومت بیگانه، مردم را نسبت به یکدیگر مهربان‌تر و متحدتر کرده و خواهان از میان رفتن تفرقه و پراکندگی هستند و پادشاهی آرمانی را جست‌وجو می‌کنند که می‌تواند از میان همین حاکمان محلی برخیزد.

طنز موقعیت

حافظ به‌دلیل علاقه به هنرنامه‌های ادبی و حساسیت به موضوعات مهم سیاسی و اجتماعی، از یک سو جنبه‌های ادبی و بلاغی سخن خود را با بهره‌گیری از هنرهای بیانی و بدیع معنوی به پختگی و غنای هنری می‌رساند و از سوی دیگر، اندیشه‌های محتوایی کلام خود را از طریق گرایش به موضوعات سیاسی، اجتماعی، روان‌شناختی و فرهنگی تنوع می‌بخشد. به تبعیت از غنای ادبی و محتوایی، طنزهای حافظ نیز بیش از هر چیز از نوع طنزهای موقعیت و طنزهای ادبی است که تقریباً از توازنی برابر برخوردارند و گاه حتی به‌طور هم‌زمان از هر دو عنصر برای تجسم‌بخشی و تقویت جنبه‌های طنزآمیز یک واقعیت استفاده می‌شود. طنز موقعیت که نام دیگر آن طنز رفتاری است، نوعی کنش انسانی در یک وضعیت یا موقعیت یا محیط و اجتماع است که تناسب چندانی با قوانین و قاعده‌های شناخته‌شده در آن وضعیت و اجتماع نداشته باشد؛ یا حتی در تعارض و تضاد با قاعده‌های آن وضعیت باشد؛ یعنی همان «اجتماع نقیضین یا ضدین» - در تعریف استاد شفیعی کدکنی از طنز (۱۳۸۴: ۳۹) - که الزامی هم به هنری بودن ندارد.

پیدا است که این نوع طنز، با انواع دیگر طنز، چون طنز ادبی، زبانی، داستانی، تصویری/نمایشی و طنز تحلیلی تفاوت دارد. در این جا عنصر تعیین‌کننده، رفتارهای متعارف و نامتعارف است. هر نوع حرکت نامتعارف در یک وضعیت متعارف، ایجادکننده طنز موقعیتی است. زیرمجموعه‌های طنز موقعیت فراوان است. یکی از اصلی‌ترین گونه‌های آن، بیان واقعیت در موقعیت‌هایی است که جامعه در سلطه سانسور و اختناق قرار گرفته باشد. برخی دیگر از گونه‌های طنز موقعیت عبارت‌اند از: حاضر جوابی/واکنش سریع، وارونه‌کاری/وارونه‌نمایی، گول‌وارگی/گول‌نمایی، تقلید و تشابه‌سازی/تمثیل و مثل، زیرکی‌های نامتعارف، غافل‌گیری، عریان‌نمایی بیش از حد،

افراط و تفریط در کنش‌ها، عذر بدتر از گناه آوردن، پیش‌گویی، اشراف بر وقایع، جابه‌جایی وضعیت‌ها، طرح بدیهیات، گریز از واقعیت به دنیای خیال و وهم، عدم رعایت مقتضیات زمانی و مکانی، درهم‌آشفته‌گی و پریشانی، فقدان تناسب و هماهنگی، ابهام‌آفرینی و کتمان‌گری، صراحت‌گویی و انتقاد تند/نمایش واقعیت، سیاه‌نمایی بیش از حد، تملق‌های افراطی، گرفتار آمدن در وضعیت بغرنج و تراژیک، طنز طبیعی.

با اندکی دقت می‌توان دریافت که عنصر مشترک در همه این گونه‌ها، ناهماهنگی یک رفتار با کنش‌های عمومی در یک محیط و موقعیت است. پیداست که این گونه‌ها می‌توانند به تعداد کنش‌های انسانی هم‌چنان گسترش‌پذیر باشند. به این دلیل است که برخی از طنزهای موقعیت که به‌طور اختصاصی در دیوان حافظ وجود دارند در این فهرست دیده نمی‌شوند؛ مثل این گونه از طنزهای موقعیت: تقابل و تضاد، تکبر و طلب‌کاری، طنز تراژیک، اغراق و مبالغه، خودکم‌بینی، دلیل‌آوری، شوخ‌طبعی.

انواع طنزهای موقعیتی

۱. صراحت‌گویی

در زمانه‌ای که تظاهر و تزویر به رفتار عمومی تبدیل می‌شود، صراحت‌گویی نوعی به‌هم‌زدن سنت‌های حاکم بر موقعیت است که به ناروا رواج عمومی یافته است. این نوع از طنز با افشای اسرار و رموز رفتارها، در صدد اعتراض و اصلاح واقعیت‌ها است. طنزهای صریح حافظ از نوع طنزهای برساخته ادبی نیست، طنزهایی است که جنبه‌های فکاهی آن‌ها ارتباط مستقیم به واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد. در این طنزها، بیش از هر چیزی خود واقعیت رفتارها است که طنزآمیز است و شاعر تنها روایت‌کننده آن چیزهایی است که در عینیت جامعه در حال وقوع است؛ اما در پاره‌ای از موقعیت‌ها اظهارنظرهایی که شاعر درباره ماهیت این واقعیت‌ها می‌کند حتی اگر در حد اندک هم باشد از موجبات اصلی در طنزآفرینی است.

وقتی حافظ می‌گوید: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند، تنها واقعیت را بازگو می‌کند. در این جا بیشتر، رفتار دوگانه آن واعظ است که خنده‌انگیز است و نه شیوه بیان حافظ؛ اما در آنجا که می‌گوید:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

شیوه بیان حافظ در تشبیه صوفی به حیوانی که پاردم دارد طنز واقعیت را دوچندان کرده است. در این جا، حافظ با اظهارنظر خود که چندان هم جنبه ادبی ندارد، علاوه بر بازتاب مستقیم یک واقعیت متناقض اجتماعی، موضع‌گیری مردم را نیز در برابر متناقض رفتار و حرام‌خوارگان نشان داده است. گاهی این اظهارنظرها ترکیبی از نظر حافظ و نفرت جاری در جامعه است که با هنرنمایی‌های ادبی هم همراه می‌شود:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد...
ای دل بیا که مابه پناه خدا رویم	ز آنچ آستین کوتاه و دست دراز کرد...
ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست	غره مشو که گربه عابد نماز کرد

در این مثال‌ها از برخی ترفندهای زبانی و ادبی نیز استفاده شده است؛ مثل مراعات نظیر در کلمات بازی و بیضه و کلاه و شعبده و بازی زبانی از نوع تضاد آستین کوتاه و دست دراز؛ تلمیح به داستان کبک و گریه عابد در کلیله و دمنه.

در بخشی از صراحت‌گویی‌های طنزآمیز، بیشترین بسامد متعلق به اظهارنظر و داوری و موضع‌گیری و منظرگزینی و ارزش‌گذاری و تحلیل و تفسیرهای حافظ است. اساساً دیدگاه‌ها و جسارت‌ورزی‌های خاص حافظی است که این واقعیت‌ها را به دایره طنز و طیبت وارد کرده است؛ اگرچه پیش از او نیز شماری از شاعران، این‌گونه انتقادها را به نهادها و شخصیت‌های مختلف فرهنگی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی وارد کرده بودند، اما گفته‌های آن‌ها هیچ‌گاه به پای انتقادها و اعتراض‌های حافظ نمی‌رسد.

خدا را کم‌نشین با خرّقه‌پوشان	رخ از رندان بی‌سامان می‌پوشان
درین خرّقه بسی آلودگی هست	خوشا وقت قبای می‌فروشان
تو نازک طبعی و طاقت نیاری	گرانی‌های مشتی دلق‌پوشان
بیا وز غبن این سالوسیان بین	صراحی خون دل و بریط خروشان...
درین صوفی‌وشان دردی ندیدم	که صافی باد عیش دردنوشان

محتوای این غزل به‌طور کامل با نوعی تحلیل و اظهارنظر درباره رفتار خرّقه‌پوشان و مقایسه آن با رندان و می‌فروشان همراه شده است که دیدگاه‌های انتقادی حافظ در آن بسیار نمایان است.

اظهارنظرهای حافظ گاه جنبه عالمانه دارد و با تحلیل رفتار شخصیت‌های بیرونی و بیان روان‌شناسانه حالات درونی درآمیخته است.

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد	قصه ماست که در هر سر بازاری هست
------------------------------------	---------------------------------

یا:

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی	زین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد
---------------------------------	------------------------------------

گاهی حتی از کُنه درونی شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی جامعه نیز خبر می‌دهد، چون به‌خوبی از تمایلات درونی آدم‌ها آگاه است و این شخصیت‌ها را نیز که اغلب آدم‌های ریاکاری هستند به‌درستی می‌شناسد:

می‌خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز	و آن کس که چو مانست در این شهر کدام است
با محتسبم عیب مگویند که او نیز	پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

گاهی نیز این نوع تحلیل رفتارها، شامل رفتار خود و دیگران است و آن‌گاه مقایسه هر دو رفتار و در همان حال نتیجه‌گیری و راه و چاره نشان‌دادن. نوعی تبیین الگوی رفتاری برای جامعه تا آدم‌ها تکلیف خود را در بلبشوی رفتارهای متضاد و متناقض و درست و نادرست بدانند و راهی کم‌خلاف‌تر و با گناه اندک‌تر و مضرات اجتماعی کم‌تر برگزینند و وجهه انسانی خود را حفظ کنند:

بیا که خرّقه من گرچه رهن می‌کده‌ها است	ز مال وقف نبینی به نام من درمی
حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل	پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی...

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم به آن که بر در میخانه بر کشم علمی
بیا که وقت شناسان دو کون بفروشد به یک پیاله می صاف و صحبت صنی

الف) صراحت سیاسی اجتماعی

یک دسته از صراحت گویی ها مربوط به تحولات سیاسی روزگار است که چون از فراز و فرود فراوان برخوردار است، موضع حافظ هم درباره آن ها متغیر است، گاهی ستایش می کند و گاهی مرثیه می سراید، گاهی انتقاد و اعتراض های شدید دارد و آن ها را با عبارت های کلی و استعاری و انتساب رفتارها به افراد ناشناس و یا در خطاب به صاحبان مشاغل مهم اجتماعی چون واعظ و شیخ و محتسب و شحنه و قاضی بازگو می کند و گاهی نیز سخن خود را به طنز و طعن و تمسخر بر زبان می آورد. صراحت گویی اجتماعی، در موقعیت هایی اتفاق می افتد که حافظ افراد شاخص و صاحبان مشاغل مهم اجتماعی را به ضرب تازیانه می گیرد. برخی از این افراد اگرچه ارتباط مستقیم به قدرت سیاسی یا مذهبی و یا تصوف پیدا می کنند، اما در ارتباط تنگاتنگ با زندگی توده ها و طبقات مختلف اجتماع قرار دارند و نظم و نظام اجتماع و الگوهای رفتاری مردم به وسیله آن ها تعیین می شود. محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد. * واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند.

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

برخی از گزاره های سیاسی، به رغم صراحت و صداقتی که در ساختار خود دارند، باز از یک لحن کلی و ابهام دار برخوردارند، چون مصداق آن ها دقیقاً روشن نیست؛ اما از آن جایی که جزئیات جریان های سیاسی در دوره حافظ تا حدودی روشن شده است می توان دریافت که هر کدام از آن اشعار درباره کدام یک از پادشاهان فارس است. معمولاً اصطلاح محتسب و تزویرگری و ریاکاری را حافظ بیشتر برای دوره امیر مبارزالدین به کار می برد.

- آن همه ستایشی که از درویشان دوره گرد در دوره مغولان کرده اند - و غزل معروف روضه خلد برین خلوت درویشان است از حافظ و باب «در اخلاق درویشان» در گلستان سعدی نمونه بارز آن است - نشان از این واقعیت دارد که در این دوره به دلیل مصیبت ها و ویرانی ها و آوارگی ها، شماری از مردم و اهل تصوف تن به دوره گردی و در یوزگی داده بودند و در کار خود واقعاً صادقانه رفتار می کردند. در بین این افراد، اشخاص صاحب نام و عارفان بزرگ هم بودند و در مجموع در مقایسه با علما و عرفای مقیم که تن به همراهی و همکاری با مغول ها داده بودند اعتبار زیادی در بین مردم داشتند. نکوهش ارباب بی مروت دنیا در شعر حافظ نیز ریشه در این موضوع دارد که به حکومت پیوستگان و مال داران، دیگر دغدغه مردم ندارند و دچار خساست و تنگ چشمی شده اند.

مرو به خانه ارباب بی مروت دهر که گنج عافیت در سرای خویشان است

یا:

بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به در آید...
در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب یارب مباد آن که گدا معتبر شود

هجویه ها را، بر اساس محتوایی که دارند، هم می توان در دسته طنزهای موقعیتی از نوع صراحت گویی قرار داد و

هم در دسته شوخ طبعی‌های زبانی یا ادبی. هجویه‌های برخوردار از محتوای سیاسی و اجتماعی و مذهبی که برای افشاگری سروده شده‌اند از نوع صراحت گویی هستند و هجوهای دوستانه که با شوخی و مطایبه همراه‌اند از نوع شوخ طبعی‌های موقعیتی. پیداست که هجوهای حافظ از دسته نخست است. حافظ اهل هجویه سرایی - فردی و سیاسی و اجتماعی و ادبی - نیست. اساساً در دوره مغولان، به دلیل پیش آمد وقایع مصیبت بار و آوارگی بسیاری از مردم و اندیشمندان و غلیان حس هم نوع دوستی و هم گرایی و در دوره تیموریان به دلیل درباری شدن ادبیات و رعایت ملاحظات و مصلحت‌های سیاسی و غالب شدن صدای این نوع از ادبیات بر فرهنگ جامعه، چندان موقعیت و مناسبتی برای سرودن هجویه فراهم نیامد. به این دلیل است که در اشعار حافظ تنها چهار بیت هست که به قول خرمشاهی، دو تا از آن‌ها را می‌توان در زمره «هجو و تلخ زبانی» و «دشنام هجوآمیز» قرار داد و دو تای دیگر را «بینابین هزل و هجو» به شمار آورد. این هجویه‌ها نیز در خطاب به صوفیان سیاست پیشه سروده شده‌اند که آلوده دنیا شده‌اند و فرسنگ‌ها از سلوک صوفیانه دور افتاده‌اند. دو هجویه دیگر که «بینابین هزل و هجو» قرار دارند، در خطاب به انسان‌هایی هستند که گویی دنیای رندانه خاص حافظ را به تمسخر می‌گیرند. بیت‌ها به ترتیب عبارت‌اند از:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد	پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف
کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل	بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است	حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
پی یک جرعه که آزار کسش در پی نیست	زحمتی می کشم از مردم نادان که مپرس

(خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۰۷؛ خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۹۳-۹۴)

البته باز از این هجویات در خلال اشعار او می‌توان یافت:

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید	گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم
--------------------------------	---------------------------------------

در شعر حافظ هم البته هجوهای شخصی در مذمت مخالفان و منتقدان وجود دارد، اما مقدار آن بسیار اندک است و لحن آن‌ها نیز کلی است و گاه با اصطلاح «مدعی» از این افراد یاد شده است که می‌تواند مصداق‌های متعدد داشته باشد. مدعی فهم سخن گر نکند گو سر و خشت

با مدعی مگو یید اسرار عشق و مستی	تابی خبر بمیرد در درد خودپرستی
مدعی خواست که آید به تماشا گاه راز	دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی	باشد که از خزانه غیبتش دوا کنند

ب) صداقت اعتقادی

- در موقعیت‌هایی که حافظ اشاره صریح به معتقدات خود دارد و یا از منظر باورهای دینی به تفسیر و تحلیل عالم هستی می‌پردازد، صراحت و انتقاد توأم با طعن و تعریضی که در کلام او وجود دارد از نوع طنزهای اعتقادی است. او به همان‌سان که در بسیاری از رفتارها و گفتارهای خود حرکتی ناهم سو با جریان‌های جهالت آمیز و تعصب آلود و ریاکارانه بروز می‌دهد، در باورهای خود نیز گاه گوشه‌ها و کنایاتی به پندارها می‌زند و به شیوه‌ای رندانه می‌کوشد نشان دهد که به پاره‌ای از آن‌ها انتقاد دارد؛ اما از ابراز آشکار این دیدگاه‌ها در آن جامعه تعصب آلود که می‌تواند

گرفت و گیر فراوان داشته باشد خودداری می‌کند؛ به این سبب است که انتقادات خود را با بیانی دوپهلوی مطرح می‌کند.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

- البته آمار انتقاد از بنیادهای اعتقادی در دیوان حافظ - و به‌طور کلی در متون گذشته - بسیار اندک است چون گذشتگان بر آن بودند که:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

به این سبب در تاریخ گذشته، بیشترین انتقادات، نه بر عملکرد سیاسی و اجتماعی حکومت‌ها و مردم، بلکه به رفتارهای اسلامی دین‌داران وارد شده است. این نوع انتقادات اغلب ریشه در تفاوت دریافت‌ها و دیدگاه‌های اندیشمندان و گروه‌های مختلف مذهبی از باورهای دینی دارد. حافظ یکی از این اندیشمندان است که درباره پاره‌ای از باورهای عرفانی و شرعی، استنباط‌هایی کاملاً متفاوت با معتقدات رایج در میان آن گروه‌ها دارد و گویی آن‌ها را از طریق اجتهاد فردی به‌دست آورده است؛ تا به آنجا که گاه ابایی از فتوادادن نیز ندارد. این نوع تفاوت اعتقادی ناشی از آن است که حافظ یکی از دگراندیشان روزگار است که خود را پیرو مذهب پیر مغان می‌داند؛ تعبیری که او آن را برای میخانه‌داران مجرب و زرتشتی که از احترام و اعتباری شبیه به پیران صوفی در میان میخانه‌روندگان برخوردارند به کار می‌برد. دست ارادت‌دادن به چنین پیر عجیب و غریب، به‌سادگی می‌تواند این‌گونه تناقض‌های اعتقادی و رفتاری را توجیه کند.

عشقت رسد به فریاد ار خود به‌سان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت
در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی‌روی تو ای سرو گلندام حرام است

(ج) صمیمیت عاطفی

صمیمیت عاطفی، معمولاً شامل اشعاری است که حافظ در آن‌ها با صداقت و شفافیت تمام، پاره‌ای از حالات و احساسات و خواست‌های درونی خود را در ارتباط با موضوعاتی چون عشق و شراب‌خواری و نظربازی بر زبان می‌آورد و چندان اهمیتی نیز به خوشایند مخاطب نمی‌دهد. حتی گناه بسیاری از اعمال ناکرده را به گردن می‌گیرد و خود را در دسته رندان و می‌خواران و عاشقان قرار می‌دهد و شخصیتی آرمانی از این قوم به تصویر می‌کشد تا به‌نوعی نشان دهد که خطاها و خلاف‌های فردی چون نفس‌پرستی و نظربازی و می‌خواری در مقایسه با گناهان بزرگی چون دروغ‌گویی و ریاورزی و تزویرگری اساساً گناهان مهمی نیستند و می‌توان از کنار آن‌ها با کرامت عبور کرد؛ اذاً مرّوا باللغو مرّوا کراما. یکی از گونه‌های صراحت، انجام‌دادن رفتارهای مغایر با توصیه‌ها و تابوها و آداب و سنت‌های جامعه است که مصداقی از کنش‌های نامتعارف و خلاف عرف و عادت محسوب می‌شود و خنده‌دار است.

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی عیش بی‌یار مهیا نشود یار کجاست

در این بیت، ابتدا سه عنصر ناهم‌سو با محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های مذهبی در یک‌جا جمع شده‌اند و شاعر به

دنبال عنصر چهارمی است که کلکسیون ممنوعیت‌ها را تکمیل کند. این نوع صراحت لهجه و رفتار جسارت‌آمیز البته در زمان و مکان خود طنز‌آمیز است. بخش عمده‌ای از طنزهای موجود در دیوان حافظ محصول مستقیم این گونه صراحت‌گویی‌ها در طرح دل‌خواسته‌ها در موقعیتی فراتر از ممنوعیت‌ها است.

عاشق روی جوانی خوش و نوحاسته‌ام وز خدا دولت این غم به دعا خواسته‌ام
عاشق و رند و نظریازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

گاهی کلیت غزل نوعی بیان حالات و روحیات یا پاره‌ای از سرگذشت عاطفی شاعر است و همین رفتارهای بی‌خودانه و عشق و شور و مستی‌ها است که اندکی خنده‌دار است، چون بدون پرده‌پوشی و در کمال صراحت بازگو شده است. البته ممکن است این موضوع از نوع اظهار فسق‌های متعارف باشد که یکی از شگردهای حافظ است؛ یعنی بیان وضعیت دیگران با انتساب آن به خود:

حافظ خلوت‌نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد
شاهد عهد شباب آمده بودش به یاد باز به پیرانه سرعاشق و دیوانه شد
مغیبه‌ای می‌گذشت راهزن دین و دل در پی آن آشنا از همه بیگانه شد
صوفی مجنون/مجلس که دی جام و قدح می‌شکست باز به یک جرعه می، عاقل و فرزانه شد

صداقت بیش از حد هم نوعی از این صراحت‌گویی‌ها است که گاه با اعتراف به نیات درونی هم همراه است:

گل بی‌رخ یار خوش نباشد بی‌باد بهار خوش نباشد...
با یار شکرلب گل‌اندام بی‌بوس و کنار خوش نباشد...
یاد باد آن که خرابات‌نشین بودم و مست وانچه در مسجد امروز کم است آن جا بود

اعترافات از نوع سادگی و صداقت، چون افشای بی‌پرده و بی‌پروای تصورات درونی و بیان خصوصی‌ترین خواسته‌های نفسانی نیز یکی از انواع صراحت‌گویی‌های عاطفی است که گاه حافظ را به آدم‌های ساده‌لوح نزدیک می‌کند؛ چون در زمانه‌ای که گاه اختیار همه مقدرات مردم در دست شمار معدودی از شیادان جامعه قرار گرفته است او با صداقت تمام و بدون هیچ شیله‌وپيله‌ای، از رفتارهای عاطفی و عشقی و فراق و هجران و جزئیات آن تصویرهای بسیار احساسی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد:

به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند
سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایت‌ها بود
می‌گیرم و مرادم از این سیل اشکبار تخم محبتی است که در دل بکارمت
شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم
من پیر سال و ماه نیم یار بی‌وفا است بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم که دل به دست کمان ابرویی است کافر کیش
گر آن شیرین پسر خونم بریزد دلا چون شیر مادر کن حلالش

بیان صریح خوش‌باشی‌ها در واقعیت یا در آرزو نیز از صراحت‌گویی‌های عاطفی است که معمولاً وقتی با توصیف و توضیح تمام همراه باشد اندکی طیبت‌آمیز می‌شود. این کنش‌ها نوعی دهن‌کجی به شیخ و شحنه و محتسب است که در دوره حافظ از حضور و قدرت زیادی برخوردار بودند. چون بخش مهمی از صراحت‌گویی‌های حافظ نوعی واکنش منفی به دروغ‌گویی‌ها و ریاکاری‌های مسلط بر فضای عمومی جامعه است. صراحتی از نوع اعتراف صادقانه به همه رفتارهای روزمره و حتی بسیاری از گناهان ناکرده را نیز که دیگران انجام می‌دهند آشکارا به گردن گرفتن و تظاهر صریح به فسق و فساد، حرکتی است که از شخصیت‌هایی چون رندان و ملامتیان به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی شخصیت‌هایی که از انسان‌های آرمانی حافظ هستند و خود او نیز در آن زمانه مصداقی از این‌گونه آدم‌ها است و روزگار پر از سالوس و نیرنگ عصر او به‌شدت به آن‌ها نیاز دارد.

عاشق روی جوانی خوش و نوحاسته‌ام وز خدا دولت این غم به دعا خواسته‌ام
مصلحت‌دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره یاری گیرند

حافظ گاهی سخن خود را از زبان افراد و اشیاء و پدیده‌های دیگر بیان می‌کند؛ شگردی که هم ریشه در باشعور دانستن همه موجودات دارد که یک سنت شاعرانه است و هم با انتساب سخن خود به دیگران، از سانسور و سخت‌گیری‌ها می‌گریزد و هم جنبه نمایشی و عینی و آنی به موضوع می‌دهد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند
گویند رمز عشق مگویید و مشنویید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند منع جوان و سرزنش پیر می‌کنند...
جز قلب تیره نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند

برجسته کردن تأثیر عامل‌های اجتماعی در سوق دادن آدم‌ها - حتی سرسخت‌ترین و زاهدترین آدم‌ها - به سوی راه‌های بیراهه نیز گاهی کلام را طنزآمیز می‌کند. اگر بالا بلندی عشوه‌گر و نقش‌باز، قصه زهد دراز حافظ را کوتاه می‌کند و دیده معشوقه‌باز او در سرپیری و زهد و علم، او را در موضع خطر قرار می‌دهد به گونه‌ای که صادقانه به معشوق اعتراف می‌کند که:

می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد محراب ابروی تو حضور نماز من
همه برای آن است که نقش محرک‌های اجتماعی را در تعیین سرنوشت انسان نشان دهد.

من از ورع می‌و مطرب ندیدم زین پیش هوای مغیج‌گانم در این و آن انداخت
در همان حال، به این واقعیت هم اعتراف می‌کند که گاهی، سوز و نیاز، مؤثرتر از زهد و نماز است:

زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود هم مستی شبانه و سوز و نیاز من

در جایی، از احتیاج عاشق و اشتیاق معشوق صحبت می‌کند که وقتی در یک حرکت نمایشی، معشوق عنایتی به عاشق می‌کند و تماسی و وصالی دست می‌دهد، عاشق چنان دست‌پاچه می‌شود که تسبیح زاهدانه در دستش فرو می‌گسلد. پس از آن است که حتی در عزیزترین شب‌های مذهبی نیز به صبحی با باده می‌پردازد و عوامل اجتماعی را در کشیده شدن به این راه، مقصر قلمداد می‌کند:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
در شب قدر از صبحی کرده ام عیبم مکن
سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود
آن غزل معروف: زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست نیز، توصیف نفس گیر همان لحظه ای است که معشوق سایه خود را بر عاشق می افکند و شبانه به سراغ او می رود و به دل جویی می پردازد و عاشق را به قدری دچار شور و شیدایی می کند که گویی از جای خود برمی جهد و با لحن سرمستانه ای فریاد می زند:

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
کافر عشق بود گر نشود باده پرست
آن عاشق نیز برای توبه شکستن و رفتن خود به راه عشق و مستی، دلایل هم سانی می آورد: رقم خوردن تقدیر انسان در روز الست، محرک های بیرونی چون خنده جام می و زلف گر گیر نگار.

عیشم مدام است از لعل دل خواه
کارم به کام است الحمد لله
ای بخت سرکش تنگش به برکش
گه جام زرکش گه کام دل خواه
ما را به رندی افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه
از دست زاهد کردیم توبه
وز فعلل عابد استغفر الله
من رند و عاشق وانگاه توبه
استغفر الله استغفر الله
ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه

برخی از ابیات به خوبی از دیدگاه های رئالیستی و واقع بینانه حافظ در روابط عاطفی حکایت دارند و نشان می دهند که حتی در دنیای غزل و عشق و عاطفه، هیچ گاه احساسات تند و خیال بافی های غیر واقعی او را در دنیای خود مستغرق نمی کند و به تبعیت از آن در عوالم سیاسی و اجتماعی نیز رفتاری با اعتدال و به دور از تندروی و افراط و تفریط و آرمان گرایی دارد.

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
طمع در آن لب شیرین نکردم اولی
ولی چگونه مگس از پی شکر نرود
نوع خاصی از این واقع گرایی، اعتراف به حقایقی است که از آن ها اندکی بوی بدبینی و یا خوش بینی به مشام می رسد و چندان خوشایند جامعه نیست.

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت
کاین گوشه پر از زمزمه چنگ و رباب است
نوعی اغراق در علاقه مندی به موسیقی که از بیان صریح آن ابایی ندارد؛ و بدبینی به تمام دوستی ها:
درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است
صراحی می ناب و سفینه غزل است
حتی بدبینی به عشق:

به غیر آن که بشد دین و دانش از دستم
بیا ببین که ز عشقت چه طرف برستم
و بشاشت بیش از حد در توصیف خوش باشی ها:
گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است

گاهی با دیدگاه‌های خیامی به عیش و خوشی‌های این جهانی می‌نگرد:

آمرزش نقد است کسی را که در این جا یاری است چو حوری و سرایی چو بهشتی
و گاهی کل یک غزل از آغاز تا پایان درباره دمدمی مزاج بودن معشوق است؛ وضعیتی که عاشق در برابر او احساس
استیصال می‌کند و حافظ این حالت را به صورت نمایشی و ملموس به تصویر کشیده است:

اگر روم ز پی‌اش فتنه‌ها برانگیزد و از طلب بنشینم به کینه برخیزد...
حافظ شراب‌نوشی را در مقایسه با گناهانی چون دروغ و ریاکاری و تزویرگری و بی‌عملی، یک کنش بی‌اهمیت
و فردی تلقی می‌کند به این دلیل ابایی از ارتکاب آن ندارد:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که آبروی شریعت بدین قدر نرود...
بیار باده و اول به دست حافظ ده به شرط آن که ز مجلس سخن به در نرود
بخش عمده‌ای از دلایل اشارات حافظ به شراب‌خواری را نیز، چه در هنگام تظاهر و چه در هنگام تعمد، باید از
منظر صداقت‌ها و صراحت‌ها که نمایشی جز طنز موقعیت نیست به ارزیابی گذاشت. برای حافظ، شراب خواص
فراوان دارد که یکی از آن‌ها خنثی‌سازی هراس انسان از وقایع هول‌انگیز است؛ البته با ایجاد ناهشیاری در حواس و
مشاعر. او مانند خیام نیست که تأکید کند چون شراب در آن دنیا مُجاز است در این دنیا هم می‌تواند آزاد و سبیل
باشد. رفتار او در این موضوع گاهی واقعاً شبیه آدم‌های مست، دون کیشوت‌وار است؛ به خصوص در این صحنه
نمایشی که می‌گوید:

پیاله بر کفنم بند تا سحر که حشر به می ز دل بیرم هول روز رستاخیز
اما هنگامی که در موضوعات سیاسی و اجتماعی به باده‌نوشی اشاره می‌کند، از منطق محکم‌تری پیروی می‌کند.
استبداد و سیاهی روزگار را با توسل به دل‌خوشی‌های عاطفی از سر گذراندن، سیاستی است که حافظ گاه در برخی
موقعیت‌ها آن را تبلیغ می‌کند.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن مگر آن که شمع رویت به رهم چراغ دارد...
سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگریم طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد
سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد
البته تنها دلیل روی آوردن حافظ به عشق و شراب، ظلمت سیاسی نیست، او از زهد خشک در یک سو و
عقل‌گرایی‌های افراطی در سویه دیگر نیز ناراضی است:

ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب که بوی باده مدام دماغ تر دارد
ز باده هیجت اگر نیست این نه بس که تو را دمی ز وسوسه عقل بی‌خبر دارد
کسی که از ره تقوی قدم برون نهاد به عزم میکده اکنون ره سفر دارد
او انکار شراب را نشانه بی‌عقلی می‌شمارد و در یکی از غزل‌های معروفش می‌گوید:

من و انکار شراب این چه حکایت باشد غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

و در غزل دیگر:

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
 باده نوشی خاصیت ستیز با تزویر و ریا، شر و شور دنیا، فرونشاندن غم زمانه و اندیشه خطا دارد و بر باد دهندۀ نام
 و ننگ و خودپرستی و باد غرور است؛ چون مستی مساوی است با راستی و پاک دلی و یک رنگی و افتادگی.
 شراب تلخ می خواهم که مردافکن بود زورش که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش
 بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری
 باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریا است
 و نیز:

باده در ده چند از این باد غرور خاک بر سر نفس نافر جام را
 باده نوشی در بارگاه استغنا حق، گناه خردی است و خُرده گرفتن بر آن نشان بی خردی است:
 چه ملامت بود آن را که چنین باده خورد این چه عیب است بدین بی خردی وین چه خطاست
 وقتی همه چیز در دست تقدیر است و نصیبۀ ازل از خود نمی توان انداخت؛ و آن چه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم و
 وقتی بنیاد عمر بر باد است و باده فرح بخش و گل بیز است و وسوسه کننده، وقتی که می، حرام ولی به ز مال اوقاف
 است که شیخان و فقیهان آن را غارت می کنند، در چنان حالتی حافظ ما می تواند مست باده ازل باشد و فتوا بدهد
 که:

در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
 پشتوانۀ این فتوا اعتقاد حافظ به رحمت و غفارت و بخشندگی خداوند است که:
 گر می فروش حاج رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند
 می خور به بانگ چنگ و مخور غصه و ر کسی گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور
 در جای دیگر از یک قاعده صوفیانه استفاده می کند که استظهار به همت حق است:
 بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است بیار باده که مستظهرم به همت او
 چرا که می خواری مانعی در راه ابراز ارادت و نیاز به درگاه حق نیست:
 بیار می که چو حافظ هزارم استظهار به گریه سحری و نیاز نیم شبی است
 حافظ دلایل دیگری نیز برای پشت گرمی خود به بخشش خطاها دارد که بارها به آن ها اشاره می کند؛ عمومی بودن
 فیض رحمانیت، نامشخص بودن نیت آدمیان و تعیین تقدیر و مشیت انسان ها به وسیله پروردگار:

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب نوید داد که عام است فیض رحمت او
 بر آستانه میخانه گر سری بینی مزین به پای که معلوم نیست نیت او
 مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
 توصیه او به سه ماه می خواری و نه ماه پارسایی، اگر چه طیب آیمز است اما واقعیتی است که تجربه و تاریخ بر
 وقوع آن در رفتار عرفی جامعه دلالت دارند:
 نگویمت که همه ساله می پرستی کن سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باشد

انوری هم می گوید:

یکی و پنج و سی و زیست نیمی^۱ اگر قدرت بود فرسنگی چند [حج]
چو زین بگذشت ما و مطرب و می گناه از بنده و عفو از خداوند

اقرار صریح به رفت و آمد به میخانه به دلیل خاصیت صداقت ورزی و خودشکنی و ضد ریاکاری شراب، تنها از کسی چون حافظ برمی آید که قرآن را با چهارده روایت از بر می خواند و به درستی می داند که دام تزویر کردن قرآن گناهی بسیار عظیم تر است:

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن...
عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن...
مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

حافظ یک دلیل دیگر هم برای روی آوردن به عیش و شراب خواری بیان می کند که عبارت است از پای بندی به آداب و آیین دیرپای ایرانیان که در هنگام بهار و سرسبز شدن صحرا و نیز در هنگام جشن ها و مناسبت های شاد، به پای کوبی و عشرت و شراب نوشی می پرداختند:

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

و نیز:

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد...
چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس سر پیاله پوشان که خرقة پوش آمد

گاهی همین بهار توبه شکن و گرد آمدن حریفان در مجلس های شادی - یعنی تأثیر عوامل اقلیمی و اجتماعی - است که حافظ را وادار به توبه شکستن می کند:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم
سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم...
به دور لاله دماغ مرا علاج کنید گراز میانه بزم طرب کناره کنم

«اصرار حافظ در شراب خواری، ناشی از اخلاص و صداقت جویی و عقیده او به مقام وجودی انسان در میان موجودات دیگر است نه گزارش شراب خواری هایش... سخن از شراب و شراب خواری وسیله ای است که حافظ با آن به جنگ ریا و تظاهری می رود که خاستگاهش انکار مقام برزخی انسانی و نمود اجتماعی اش عیب پوشی خویش و عیب جویی از دیگران است» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۷).

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس

یکی از کنش های صادقانه حافظ این است که نقش انسان را در جامعه فراتر از آن حدی که هست جلوه

۱. [توحید و صلات و صوم و زکات]

نمی دهد. به این سبب است که اغلب در بیان خطاها و خلاف های انسان به نقش جامعه و تقدیر هم اشاره می کند:

بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم	اگر موافق تدبیر من شود تقدیر
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند	گر اندکی نه به وفق رضااست خرده مگیر...
به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار	ولی کرشمه ساقی نمی کند تقصیر...
حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ	که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر
پارسایی و سلامت هوسم بود ولی	شیوه ای می کند آن نرگس فتان که میرس
شیراز معدن لب لعل است و کان حسن ^۱	من جوهری مفلسم ایرا مشوشم
از بس که چشم مست درین شهر دیده ام	حقا که می نمی خورم اکنون و سرخوشم
شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش جهت	چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

۲. خودزنی/تظاهر به فسق

برخی از سیاستمداران و دینداران و صوفیان، سلوک سالوسیان را در پیش گرفته اند؛ یعنی خود را چیزی فرامی نمایند که نیستند. حافظ هم خود را چیزی فرامی نماید که نیست. بر این اساس، آن ها و حافظ در دروغ گویی فصل مشترکی دارند؛ چون آن چنان نیستند که نشان می دهند. پس فرق حافظ با سالوسیان در چیست؟ در این است که سیاست پیشگان وانمود به درستی و صداقت می کنند اما چنان نیستند و حافظ برخلاف آنان، مباحثات به فسق می کند در حالی که نیک نام و صالح است. حافظ از سر لحاجت خود را هم رنگ طالحان و بدکاران نشان می دهد تا آن ها با مشاهده واقیعت های عینی رفتارها، از عملکرد خود شرمند شوند و دریابند که اگر مانند حافظ آدم سالم و صالحی باشند اما برخی خطاهای شخصی که زبانی برای جامعه ندارد از آن ها بروز پیدا کند نمی تواند تأثیر چندانی بر جایگاه دنیوی و اخروی آن ها بگذارد؛ اما هنگامی که آن خطاهای شخصی را در خفا انجام می دهند، هم دروغ گویی را بر آن می افزایند و هم ریاکاری را؛ و گناه دروغ و تزویر بسیار بزرگ تر از رفتارهایی چون شراب خواری و نظربازی و ساده پرستی است.

فرق است بین گندم نامی جو فروش (مقامات مذهبی و صوفیان) و گندم فروش جونمای (حافظ). حافظ اگر جو فروش جونما هم بود به مراتب بر آن گندم نمایان جو فروش افضلیت داشت؛ چون کار و کردارش کاملاً صادقانه بود. آن چه در دوران او یافت نمی شود همین یک رنگی و صداقت است. او به مقتضای حالات انسانی و روحیات هنری، بدون پنهان کاری و با صراحت می گفت:

من دوست دار روی خوش و موی دلکشم مدهوش چشم مست و می صاف بی غشم

اما واعظان و محتسبان و صوفیان و شحنگان، برخلاف پیشه و پایگاهی که در میان مردم داشتند و باید حافظ حدود شریعت می بودند انواع خلاف های مختلف را در خفا مرتکب می شدند و آن گاه با همه آن گناهان و خلاف کاری ها، ادعای پاکی می کردند و به مجازات خطاکاران می پرداختند؛ یعنی سه قبضه خطا می کردند: از یک سو خلاف می کردند، از سوی دیگر با دروغ گویی آن را پنهان می کردند و در سوئه سوم در مجازات خلاف کاران کوچک

رفتار شدید و غلیظ داشتند.

یکی از مشترکات بارز حافظ و عبید زاکانی، رویکرد به شگرد وارونه‌نمایی در طنز است که اتفاقاً شیوه‌ای کاملاً منطبق با واقعیت‌های اجتماعی است؛ یعنی سوبه واقعیت‌ها در جامعه عصر ایلخانی به چنان حدی از انحطاط اعتقادی و اخلاقی رسیده است که وقتی یک شاعر و نویسنده فقط به تصویر و توصیف واقعیت‌ها می‌پردازد، جنبه طنزآمیز پیدا می‌کند. درست مثل تصویرهایی که نصرت رحمانی در شعرهای خود از فضای جامعه ایران در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دست می‌دهد. او نیز فقط واقعیت آن فضا را به ترسیم می‌گذارد و البته بیش‌تر از همه بر خود که یکی از زیست‌کنندگان در این فضا است تأکید می‌کند تا شمشیر سانسور را از سر آثار خود دور کند و در عین حال همه جوانب واقعیت زندگی خود و هم‌نسالاتش را به شیوه مجاز جزء و کل از طریق آن نمونه‌ها در ذهن مخاطب به تجسم عینی درآورد. حافظ، یکی از نخستین کسانی است که از شیوه وارد کردن خود به عرصه و در معرض اتهام قراردادن استفاده می‌کند تا نشان دهد که فضای جامعه آن‌چنان آلوده است که حتی حرف آن را نیز نمی‌توان زد و باید از آبرو و اعتبار خود مایه گذاشت تا توانست اندکی از واقعیت‌های مسموم جامعه را منعکس کرد. اتهام‌های متعددی که حافظ به زاهد و عابد و صوفی می‌زند نیز شاید مرتبط با این موضوع باشد که نمی‌تواند صراحتاً از میدان‌داران دین و فرهنگ که همواره شانه‌به‌شانه حکومتیان در میان نهادهای دولتی از احترام برخوردار بودند صحبت کند.

حافظ از کسانی است که برای دهن کجی به دروغ و ریاکاری، علناً رفتاری از خود بروز می‌دهد که نام آن را تظاهر به فسق گذاشته‌اند؛ یعنی امر و اعتراف به انجام منکرات و منہیات. چنین کنش‌هایی است که به دلیل خاصیت وارونگی موجب طنز و طعنت می‌شود؛ میدان دادن به منکرات و یا توصیه و دعا برای دستیابی به منہیات:

اگر به باده مشکین دلم کشد شاید	که بوی خیر ز زهد ریانی آید
جهانیان همه گر منع من کنند از عشق	من آن کنم که خداوندگار فرماید
غمزه شوخ تو خونم به خطا می‌ریزد	فرستش باد که خوش فکر صوابی دارد
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

بد و بیراه گفتن به خود هم نوع دیگری از این خودزنی‌ها است:

مگو دیگر که حافظ نکته‌دان است که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

بی‌گمان بسیاری از معایب و خطاهایی که حافظ به خود نسبت می‌دهد خطاهای دیگران است اما از این ساز و کار استفاده می‌کند تا هم گرفت و گیری نداشته باشد و هم ارزش صداقت را حتی اگر بر ضد خود باشد بارها گوش زد کرده باشد و هم انتقاد خود را غیر مستقیم مطرح کند و نیز به‌طور صوری احترام اشخاص حفظ شود. به این سبب است که همیشه از نام نهادها و مشاغل برای بیان خطاها استفاده می‌کند و نامی از اشخاص بر زبان نمی‌آورد. اصطلاح «خودزنی» از خرمشاهی است (۱۳۸۲: ۲۰۰) و نمونه‌ها نیز به نقل از اوست:

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که می‌گفت	بر در میکده‌ای بادف و نی ترسایی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد	آه اگر از پی امروز بود فردایی

گفتی از حافظ مابوی ریا می آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بو
حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم
آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

به قدرت رسیدن برخی حکومت‌های محلی ریاکار که بنیان‌گذاران آن‌ها در دوره ایلخانیان از وجهه و احترام به نسبت خوبی برخوردار بودند اسبابی برای انتقادهای تند حافظ می‌شود؛ چون هنگامی که این حکومت‌ها به قدرت می‌رسند، گرایش شدید به تعصبات مذهبی پیدا می‌کنند درحالی‌که در دوره مغولان، بنیان‌گذاران این حکومت‌ها چندان اعتراضی به بی‌رسمی‌های مغولان نداشتند و حال که خود به قدرت رسیده‌اند از این سوی بام افتاده‌اند و تعصب شدید پیشه کرده‌اند. دیگر آن که قوم مغول هر چقدر هم بی‌هنجار و با قساوت بودند، اهل تعصب و ریاکاری نبودند. به این دلیل است که حافظ انتقاد چندانی به رفتار آن‌ها ندارد، چون راستی و یک‌رویی حتی در خشونت‌ورزی، بر دورویی و دودوزه‌بازی ارجحیت دارد. به این دلیل است که حافظ حتی خود را نیز که گاه بوی ریا و دورویی می‌دهد هدف تیرهای شماتت قرار می‌دهد. این نوع طنز، مصداقی از آن سخن است که می‌گوید:

بهتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
شرم از خرقة پشمینه خود می آید که بر او وصله به صد شعبده پیراسته‌ام
حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

گاهی برخی از سخنان صریح حافظ از ژرف ساخت کنایی برخوردار است. از آن نوع که به افراد خانواده می‌گویند تا همسایه بشنود. برای مثال، از معشوق می‌گوید، اما منظور او از معشوق، یک شخصیت سیاسی است؛ یا از کفر زلف و مشعل چهره یار سخن می‌گوید، اما منظورش کسانی هستند که حساسیت و تعصب به مسائل دینی دارند:

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل در رهش مشعله از چهره برافروخته بود

این‌جا اگر کلام حافظ را به معنای سیاسی و مذهبی بگیریم، نوعی زبان حال از طرف افراد مذهبی است که رفتار معشوق را با معیارهای مذهبی به ارزیابی می‌گذارند. پس نوعی وارونه‌گویی هم هست؛ چون خود حافظ دیدگاهی کاملاً مخالف با آن افراد متعصب دارد. «در بعضی موارد استعمال کنایه از باب ظرافت است در فکر یا بیان و گویی به کلام عادی رنگی از شعر می‌دهد و تیزهوشی و ظرافت طرف را به چالش می‌خواند. باری کنایه... خدمت بسیار به شاعران می‌کند و بسا که آن‌ها را از ارتکاب خطرها - آنجا که گفتن حقیقت سخت است - می‌رهاند» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۷۴). «کثرت کنایه و رمز در آثار یک دوره، غالباً نمودار غلبه حس ترس است در آن دوره بر احوال عامه یا در یک طبقه از جامعه... فلاسفه و صوفیه اسلام در ادوار غلبه ظاهر [فقه و مشرع] از رمز و کنایه بسیار استفاده کرده‌اند و بعضی آثار آن‌ها از کثرت رموز و کنایات نزدیک به معما به نظر می‌آید و فهم آن‌ها جز به مدد تأویل غالباً ممکن نیست» (همان: ۷۴-۷۵ [در چاپ جدید برخی عبارات تغییر یافته]؛ و نیز: بهزادی اندوه‌گردی، ۱۳۷۸: ۱۶۰).

به زیر دلق مرقع کمندها دارند دراز دستی این کوتاه آستینان بین

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم

گونه دیگری از صراحت‌گویی‌های حافظ را در فراوانی خطاب‌هایی که با «ای» انجام داده است می‌توان دید. لیست بلندی از این خطاب‌ها را ابوالفضل مصفا در فرهنگ ده هزار واژه حافظ آورده است که از خلال آن می‌توان دریافت که بخش زیادی از آن‌ها در مکالمه با کسانی است که حافظ رابطه دوستانه و ارادت قلبی به آن‌ها داشته و یا خطاب به عناصر و پدیده‌هایی است که نقش واسطه را در رابطه عاشق و معشوق برعهده داشته‌اند؛ مثل باد و نسیم و صبا (مصفا، ۱۳۶۹، ج ۱: ذیل «ای»). گاهی نیز با حذف منادا و اشاره به افعال و صفات منادا از مخاطب یاد می‌کند که اغلب جنبه طعن و طنز و کنایه دارد: ای چنگ فروبرده به خون دل حافظ؛ ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند؛ ای آفتاب آینه دار جمال تو؛ ای قباي پادشاهی راست بر بالای تو؛ ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی؛ ای جمال تو به انواع هنر ارزانی (همان).

بی‌گمان شمار زیادی از خطاب‌ها و گزاره‌هایی که حافظ در آن‌ها از تخلص خود استفاده می‌کند، نمی‌تواند خطاب‌های قطعی به خود او باشد؛ به‌خصوص در جاهایی که کلمه حافظ را در کنار مناصب و مقاماتی چون شیخ و مفتی و محتسب می‌آورد.

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

عشق رسد به فریاد ار خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت. دیگر آن که وقتی حافظ به‌عنوان یک شخصیت دینی - که خود می‌گوید به قرآنی که اندر سینه داری و یا آن که قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت - آن همه از رفتار دین‌دانان و متظاهران به دین‌داری اظهار تنفر می‌کند و آن‌ها را آلوده انواع خطاها و خلاف‌ها می‌داند، از آن نوع دین‌داری رسمی است که احساس شرمندگی می‌کند. او با روی آوردن به کردارهایی چون رفتن به خرابات و میکده و استغراق در عشق و نظربازی، می‌خواهد این واقعیت را به اثبات برساند که رفتار اهل صومعه و سالوسیان و شیخان و شحنگان بوده است که او را همانند شمار زیادی از مردم به جانب انواع انحرافات سوق داده است؛

کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست این دوده بین که نامه من شد سیاه از او

پس، آدم‌هایی چون او که یک زمانی از سر شیفتگی به تعلیمات مذهبی، به حفظ قرآن نیز پرداخته‌اند، اگر در عمل با مشاهده آن همه فساد از متولیان سیاست و مذهب، از عمری که در این راه صرف کرده‌اند احساس پشیمانی می‌کنند و با شور و اشتیاق فراوان قدم در راه رندی و خوش‌باشی می‌گذارند، تمام گناهانشان به گردن کسانی است که با رفتارهای نادرست خود زمینه دین‌گریزی و دل‌زدگی از معنویات را در جامعه فراهم آورده‌اند.

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن	شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس	کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم	به آن که بر در میخانه بر کشم علم
بیابا به میکده و چهره ارغوانی کن	مرو به صومعه کان جا سیاه کاراند
دل به می‌دریند تا مردانه‌وار	گردن سالوس و تقوا بشکنی

از این بیت‌ها به خوبی پیداست که یکی از دلایل رویکرد حافظ به جانب خوش‌باشی و شادخواری، حس و حال درونی است که در سرشت او به ودیعت گذاشته شده است. او نمی‌تواند با فرمان‌های صادر شده از خمیرمایه وجودی خود مخالفت کند. دیگری حکم تقدیر است که تدبیرگری انسان‌ها نمی‌تواند در برابر آن کاری از پیش ببرد؛ و سوم تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی است که شاعر نمی‌تواند ببیند که حریفان می‌خواهی کنند و او ساکت باشد؛ و چهارم حال و هوایی که فصول سال در حالات روحی انسان‌ها ایجاد می‌کنند و سنت‌هایی که بر اساس این حس و حال‌ها به صورت عرفی در جوامع رواج پیدا کرده است؛ مثل شراب‌خواری و خوش‌باشی در هنگام بهار و نوروز و جشن‌های مختلف: بهار ارباده در ساغر نمی‌کردم چه می‌کردم؛ و پنجم، پرهیز از پنهان‌کاری و در نقطه مقابل آن جانب‌داری از راست‌کرداری که در زمانه حافظ حکم کیمیا را پیدا کرده است و نشان‌دهنده عیار آدم‌ها در جامعه است. راست‌گویی و درست‌کرداری و پرهیز از دروغ و ریاکاری، از نظر سیاسی و اجتماعی و مذهبی، نقشی که در تقویت بنیان‌های ارزشی و اخلاقی جامعه دارند، نمی‌تواند با رفتارهای فردی چون پرهیز از عشق و نظربازی و شراب‌خواری مقایسه‌پذیر باشد. آن همه تأکیدی که حافظ بر بزرگ‌نمایی هر دو دسته از رفتارها می‌کند برای آن است که قدرت تخریب‌گری هر کدام از رفتارها را به درستی به مردم زمانه نشان دهد و بگوید که سیاست‌مداران و متولیان مذهبی، گاه حساسیت در برابر فرعیات را پوششی برای فراموشی موضوعات اصلی جامعه قرار می‌دهند.

مجاز؛ یا جابه‌جایی موقعیت‌ها

اعترافات صریح در بیان حال و هوای درونی و کنش و کردار بیرونی، یا همان صراحت‌گویی‌ها و خودزنی‌ها و تظاهر به فسق و فساد، همه از مصادیق مجاز محسوب می‌شوند، چون حافظ از خود به عنوان «مشت نمونه خروار» استفاده می‌کند تا نشان دهد که نه تنها فضای عمومی جامعه چنان وضعیت فسادآمیزی پیدا کرده، بلکه سانسور هم، چنان شدتی دارد که نمی‌شود واقعیت‌ها را بر زبان آورد؛ پس چاره ناچار این است که گوینده خود را سوژه انواع خلاف‌ها و خطاها کند تا به اشاره و کنایه بفهماند که اوضاع جامعه از وضعیت فسادآمیز و اسفباری برخوردار است.

من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم	هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم
حاشا لله که نیم معتقد طاعت خویش	این قدر هست که گه گداحی می‌نوشم...
پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت	ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم (خودزنی)
خرقه‌پوشی من از غایت دین‌داری نیست	پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم (خودزنی)
شاه شوریده سران خوان من بی سامان را	زان که در کم خردی از همه عالم بیشم...
بر جبین نقش کن از خون دل من خالی	تا بداند که قربان تو کافر کیشم
اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا	تا درین خرقه ندانی که چه نادریشم
آب و هوای فارس عجب سفله‌پرور است	کو مهری که خیمه ازین خاک برکنم
حافظ به زیر خرقه قدح تا به کی کشی	در بزم خواجه پرده ز کارت برافکنم

نمونه تظاهر به فسق که نوع افراطی صراحت‌گویی و خودزنی است در این بیت‌ها است:

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
نیست امید صلاحی ز فساد حافظ چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

از بیت دوم به خوبی هویداست که فساد منتسب به حافظ همان چیزی است که در بیت قبل به واعظ نسبت می‌دهد، اما با انتساب آن به خود می‌خواهد بگوید جامعه به قدری فاسد شده است که من هم مانند بقیه فاسدان شده‌ام و امیدی به اصلاح جامعه نیست.

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
(شیخ و شاب ایهام دارد، هم به معنی پیر و جوان و همه مردم و هم شیخ می‌تواند شراب‌کهنه باشد و شاب خود حافظ که نوشنده شراب است و خوردن شراب کهنه موجب جوش و خروش درونی در نوشنده شراب می‌شود)؛ اما در ادامه هم باز در خطاب به ساقی حرف خود را تکرار می‌کند:

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

اگرچه در ظاهر این ضرب‌المثلی که به کار گرفته در جای مناسب آن نیست:

تونیکسی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

اما باز درخواست حافظ درباره انداختن کشتی وجود او در آب، برداشتی است هم‌سو با رفتار وارونه روزگار. به جای آن که نکویی کنند و آن را نادیده بگیرند و بگذارند آن را آب ببرد و اجرش را به خدا واگذار کنند، در این جا گویی به طور ضمنی می‌گوید: روش نیکویی کردن در روزگار ما آن است که مردم را در آب می‌اندازند تا غرق کنند - یادی از: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل - ولی تو ای ساقی، نکویی کن و کشتی وجود ما را در آب بینداز تا از حرکت باز نماند. لجاجت حافظ با رفتارهای وارونه زمانه تا به آن حد است که توبه از توبه می‌کند و دوباره راه صواب را در میکده جست‌وجو می‌کند و از ساقی می‌خواهد خطای او را اصلاح کند و دوباره به راه صوابش بیندازد؛ و در این راه تا آن جا پیش می‌رود که از او می‌خواهد هنگام مرگ، او را در خم شراب بیندازد و در بیت دیگر از ساقی می‌خواهد تا پیاله بر کفش ببندد تا هول روز رستاخیز را از او دور کند و او، به همان شکل، بدون دروغ و دغل و شیادی، به پیشگاه حقیقت برود تا خداوند او را به دلیل صداقت رفتاری، سریع به درون بهشت هدایت کند.

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه که از پای خمت یک‌سربه حوض کوثر اندازیم

حافظ با گفتن جملاتی چون:

خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز

نه تنها بر عشق و شراب و نظربازی در این دنیا اصرار می‌ورزد، بلکه ادامه زندگی خود در گورستان و در آن دنیا را نیز به این رفتارها و باورها پیوند می‌زند و می‌خواهد بگوید: و مَنْ کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أَصْل سیلا؛ و البته بالعکس آن هم می‌تواند باشد که هر کس در این دنیا بصیر باشد، در آخرت هم بصیر خواهد بود؛ گویی حافظ به طور ضمنی طرف‌دار دیدگاه دوم است. در تمام این ماجرا، آن‌چه که حافظ درباره شخص خود

می گوید، نوعی مجاز است، مجاز از نوع جزء و کل. خود را به عنوان نماینده نوعی انسان های مصیبت دیده و محرومیت کشیده با خستگی ها و خواست های گوناگون به تصویر می کشد تا بگوید همه مردم چنین وضعیتی دارند.

۳. دگراندیشی

دیدگاه دیگرگونه در قلمروهای مختلف فکری و حتی رفتاری، موقعیتی متفاوت برای صاحب آن رقم می زند که با موقعیت های متعارف و مألوف در میان عموم مردم هم سویی ندارد. حافظ از اندیشمندانی است که در بسیاری از امور فردی و فکری و نیز درباره پدیده های سیاسی و اجتماعی و حتی مذهبی، دید و دریافت مخصوص به خود دارد. این دیدگاه های فردی که موقعیتی متفاوت تر از دیگران برای او فراهم می کند چیزی جز دگراندیشی نیست. طنز منسوب به آن را نیز می توان طنز موقعیتی از نوع دگراندیشی در دیدگاه ها نام گذاری کرد. دید دیگر داشتن گاهی در نگرش به واقعیت های سیاسی و اجتماعی است و گاه در واقعیت های اعتقادی و فرهنگی است و گاه نیز در واقعیت های ادبی و هنری است. تفسیر مسائل هم گاه با این دیدگاه های متفاوت انجام می شود.

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام خون دل عکس برون می دهد از رخسارم
ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من جنگ ها با دل مجروح بلاکش دارم

دیدگاهی که حافظ درباره شخصیت رند دارد و خصوصياتی که به او منتسب می کند در اشعار کم تر کسی دیده می شود. بخش زیادی از این دیدگاه به دلیل متفاوت و نامتعارف بودن، موجب اعجاب و تحیر و طنز است. انتساب خصوصياتی چون کشف راز و تسهیل کشف و شهود و شگفتی های گوناگون به شراب نیز از دیگر دیدگاه های خاص است که تنها در اشعار حافظ می توان دید. این نوع نگرش حتی در رباعیات خیام که شهرت فراوانی در توصیه به عیش و شراب خواری دارد دیده نمی شود.

هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست

او بر این اعتقاد است که شراب در نوشنده خود خصلت راستی و یک رنگی را به همراه می آورد؛ بنابراین از زهد و تقوا که موجب غرور و ناراستی و ریاکاری می شود بهتر است:

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست...
بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

در چنین وضعیتی است که حافظ به صراحت از خدا می خواهد که به او دولت فقر ارزانی دارد تا سبب حشمت و تمکینش شود؛ و بر واعظان دورو و شهنشاس می تازد که به دنیا طلبی روی آورده اند:

واعظ شهنشاس این عظمت گو مفروش زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است

پیدا است که این سلطان باید اشاره به آن گفته معروف در میان صوفیان باشد که القلب بیت الرب.

به کارگیری اصطلاحات و همراه با آن ابراز ارادت به فرهنگ شراب خواران و نظریات و زرتشتیان و ترکیب اصطلاحات آن ها با اصطلاحات عرفانی نیز یک چشمه دیگر از دیدگاه های دگراندیشانه حافظ است که نمود آن در اشعارش بسیار برجسته است.

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سَری نیست که سَری ز خدا نیست
پاره‌ای از دیدگاه‌های حافظ درباره برخی معتقدات به ظاهر علمی یا برخی باورهای مذهبی و یا اجتماعی،
متفاوت تر از دیگران است و این موضوع موجب طرح دیدگاه‌هایی شده است که گاه به دلیل نامتعارف بودن، اسبابی
برای طنز و تعجب و طبعیت می‌شود. بخش عمده‌ای از ابیات غزل: راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست، از
این نوع گزاره‌ها تشکیل شده است.

هر گاه که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار عشق/خیر حاجت هیچ استخاره نیست
ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کآن شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
از چشم خود پیرس که ما را که می کشد جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست...
فرصت شمر طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
از باورهای دینی و عرفانی حافظ، داشتن دیدگاه‌های پلورالیستی و محترم شماری همه ادیان است و دیگری اعتقاد به
عنایت و بخشش حق که آدم‌ها را بدون توجه به گناهانی که دارند مشمول احسان خود قرار می‌دهد:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه هشیار و چه مست...
مدعی فهم سخن گر نکند گو سر و خشت ... تو پس پرده چه دانی که، که خوب است و که زشت؛ اما این نوع
احترام را نباید با اعتقاد یک‌سان دانست. در غزل: طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف، تعبیر شحنه نجف، در
معنای اعتقادی آن نیست. چون شحنه از کلمات منفور حافظ است.

ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
حالا با توجه به این موضوع و نیز اعتقادی که او به شایستگی‌های فردی داشت و آن را مهم تر از پیوندهای
خویشاوندی می‌دانست و هم چنین با عنایت به محتوای بدبینانه تک‌تک ابیات این غزل، آیا نباید آن را به صورت
سؤالی قرائت کرد؟ یعنی، گویی در یکی از لحظه‌های عاطفی - تخیلی که خاص ذهنیت‌های شاعرانه است جرقه‌ای
در ذهن حافظ زده شده است که اگر صادقانه شیعه شود و ارادت به خاندان پیامبر پیدا کند می‌تواند به همت شحنه
نجف امیدوار باشد؟

نمونه معتقدات متفاوت درباره عالم خلقت و رستاخیز نیز در شعر حافظ فراوان است. به دلیل این دیدگاه‌ها است
که در هنگام داوری درباره او، نظرگاه‌ها تفاوت‌های بسیار اساسی با یک‌دیگر دارند. کسی مانند احسان طبری او را
شاعری با اعتقادات «دهری» و «شکاکیت و لادریت» می‌داند (طبری، ۲۰۱: ۵۳۳ و ۵۳۶) و مرتضی مطهری او را یک
شاعر عارف کامل قلمداد می‌کند که اشعارش «یکدست است و همه عارفانه است» (مطهری، ۱۳۸۴: ۶۸) و نباید
«شخص بی‌خبر و نامطلع از سیر و سلوک» آن‌ها را بخواند (همان، ۱۳۶۰: ۴).

مَنّت سدره و طوبی ز پی سایه مکش که چو خوش بنگری ای سرروان این همه نیست
اعتقاد او به قاعده‌های دینی از نوع حداقلی است. او بر آن است که یک اصل اساسی در دین وجود دارد که عبارت
است از کم‌آزاری.

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

دیدگاه‌های متناقض داشتن که یکی از عامل‌های محوری در طنز آفرینی است - یعنی اجتماع ضدین یا نقیضین - هم از خصوصیات سعدی و حافظ است. این تناقضات ناشی از آن است که هر دو شاعر به طور هم‌زمان، هم به باورهای جبری گرائه دینی اعتقاد دارند و هم از تجربیات خود در زندگی اجتماعی برای طرح موضوعات استفاده می‌کنند. به این دلیل است که گاه معتقدات آن‌ها با تجربیات هم‌سویی کامل ندارد. نمونه‌اش اعتقاد به جبر یا طالع و بخت است که در حافظ با نوعی نگرش دوگانه همراه شده است.

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

و در جای دیگر:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

درباره طرف‌داری حافظ از اختیار این ابیات هم نمونه‌های خوبی است:

فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند غلمان ز روضه، حور ز جنت به در کشیم

حافظ درباره بخت و طالع هم دیدگاهی دوگانه دارد:

من از این طالع شوریده برنجم ورنی بهره‌مند از سر کویت دگری نیست که نیست

و در شعر دیگر:

از چشم خود پیرس که ما را که می‌کشد جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست

تناقضی که در دیدگاه حافظ دیده می‌شود در چند جا به وسیله او چنین حل شده است:

آن چه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

تلاش و تقدیر هر دو در سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارند.

حافظ گاهی تجربیات خود را مقدم بر معتقداتش قرار می‌دهد به این دلیل است که گاه حرف‌های متناقض می‌زند و یا آن که سخنی را بر زبان می‌آورد که چندان تطابقی با معتقدات ندارد یا در آن لحظه‌ای که آن سخن را مطرح می‌کند در حالتی قرار دارد که به معتقدات توجه چندانی ندارد:

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت عمری است که عمرم همه در کار دعا رفت

اما به رغم تجربیات متفاوت، به دعا اعتقاد دارد:

بلاگردان جان و تن دعای مستمندان است که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد

درباره توبه هم گاه نظر مثبتی ندارد و می‌گوید:

در تاب توبه چند توان سوخت هم چو عود می‌ده که عمر بر سر سودای خام رفت

اظهار خوش‌حالی او از رفتن ماه رمضان، بسیار بیشتر از سایر مسلمانان است. او با رجعت دوباره به عیش و شراب، می‌خواهد وقت عزیزی را که از دست داده جبران کند.

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

تأویل‌واره‌هایی که از برخی ارکان اعتقادی می‌کند نیز در این دسته از دگراندیشی‌های طنزآمیز قرار می‌گیرند:

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت

مذهب پیر مغان

حافظ بارها کلمه مذهب را در معنای راه و روش و مرام و مشرب به کار گرفته است. این کاربردها نشان می‌دهد که مذهب معنایی فراتر از دین در کلام او دارد:

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته؟ کت خون ما حلال تر از شیر مادر است
اما وقتی آن را برای خود به کار می‌برد همواره بر مفاهیم مشخصی دلالت دارد:

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است
در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی‌روی تو ای سرو گلندام حرام است
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند

تعبیرهایی چون مذهب طریقت، مذهب ارباب طریقت، مذهب عشق، مذهب مستان، مذهب همه و به خصوص مذهب رندان و مذهب پیر مغان که در شعر حافظ آمده به خوبی این موضوع را اثبات می‌کند که او مشی و مرام هر فرقه‌ای را که متفاوت از فرقه دیگر است مذهب قلمداد می‌کند. بر این اساس، مشرب متفاوت و دگراندیشانه حافظ نیز دقیقاً می‌تواند یک مذهب جداگانه و ترکیبی از عناصر مذهب رندان و مغانان و صوفیان و سالکان و عارفان راستین باشد.

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست
سال‌ها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم

اگرچه حتی در این باره نیز گاه سخنانی بر زبان آورده است که نقیضه‌ای جدی در این راه است:

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

در دوره‌هایی که اختناق سیاسی در یک جامعه فراگیر می‌شود، حکومتی‌ها معمولاً آزادی عمل به عالمان متخصص در عالم فکر و فرهنگ و سیاست نمی‌دهند. به قول معروف، در زمان‌هایی که ارزش‌ها عوض می‌شوند، عوضی‌ها با ارزش می‌شوند. چون گرداگرد حکومت‌داران را اغلب آدم‌های بی‌سواد و بی‌درایت احاطه می‌کنند و هراس بزرگ آن‌ها نیز معمولاً این است که در این جدال، عاقبت، بی‌تدبیری‌های صاحبان قدرت، مغلوب تخصص و تدبیرگری آدم‌های کاردان شود. آن عوضی‌ها که ارزش‌های حکومت را تعیین می‌کنند، اغلب همان رجال بی‌خاصیت و دزد و دغل و بی‌درایت هستند که مقامات سیاسی را در قبضه قدرت خود می‌گیرند و چشم و گوش حکومت و روزنه‌های نفوذ به آن نیز در چنبره آن‌ها قرار می‌گیرد. تنها خاصیتی که در وجود آن‌ها هست، فرمان‌بری و اطاعت بی‌چون و چرا از مقامات بالا و اظهار چاکری و وفاداری است. در چنین دوره‌ها که حکومت غزنویان و تیموریان نمونه‌هایی از آن‌ها بودند، شاعران نیز به دربارها فراخوانده می‌شوند تا به طور هم‌زمان نقش‌هایی چون سرگرم‌کنندگی، مشروعیت‌بخشی، فضیلت‌مآبی و ابزار تبلیغی را برای صاحبان قدرت بازی کنند.

در طول تاریخ گذشته، تنها شاعران معدودی توانسته‌اند خود را از دام ابزار شدن به دست این گونه حکومت‌ها رهایی ببخشند که شاخص‌ترین آن‌ها فردوسی و حافظ بوده‌اند. آن‌ها یک‌تنه در برابر نظام‌های اقتدارگرایی که از

انواع و اقسام قدرت سیاسی و نظامی و مذهبی و اقتصادی و حتی توده‌ای برخوردار بوده‌اند ایستادگی می‌کنند و حضور آن‌ها به یکی از ستون‌های استوار ایستادگی و رسواسازی ماهیت این قدرت‌ها تبدیل می‌شود. نقشی که دیوان کوچک حافظ، در مبارزه با مدعیان بزرگ و کوچک دین‌داری در حوزه قدرت با تمام ارکان و ابزارهای نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن، بازی می‌کند، بدون تردید در طول تاریخ از عهده هیچ نیروی نظامی و سیاسی برنیامده است.

چون قدرت‌های سیاسی هنگامی که به چالش با یک‌دیگر می‌پردازند فرجام کار آن‌ها ساقط کردن و جای‌گزین شدن است، اما حافظ با سروده‌های خود، گویی رسالت رویارویی و رسواسازی همیشگی در برابر همه کسانی را دارد که از باورهای دینی به‌عنوان ابزار سالوس‌گری و سواری بر مردم در همه تاریخ استفاده می‌کنند. او با یک اقدام متقابل و تلافی جویانه، باورها و الگوهای عرفی را در برابر معتقدات رسمی علم می‌کند تا واقعیت‌های جاری در بطن جامعه را به‌نمایش گذاشته باشد. فردوسی با روایت وقایع اسطوره‌ای و تاریخی، قدرت سیاسی روزگار خود را در برابر قدرت‌ها و صداهای شاخص پیش از اسلام قرار می‌دهد و به این طریق ملاک‌هایی برای ارزیابی درایت‌ها و تدبیرگری‌ها و قدرت‌مداری‌ها به‌دست می‌دهد تا آن‌ها را درباره حکومت‌های زمان خود نیز به کار ببرند.

حافظ به علم و به‌عمد به برجسته‌سازی عرف بر ضد گفتمان‌های مسلط مذهب و عرفان می‌پردازد تا از مظاهر آن - که بارها از می و معشوق و موسیقی و رند و پیر مغان دم می‌زند - گفتمان جای‌گزین وارونه‌ای در برابر رفتارهای ریاکارانه و دگردیسی یافته گردانندگان گفتمان‌های رسمی علم کند.

در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی‌روی تو ای سرو گل اندام حرام است
گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است

البته باید به باده و سرود، این‌ها را نیز افزود: فراغتی و کتابی و گوشه چمنی؛ یعنی فرصت تفریح کردن، بوستان و صحرا رفتن و گفتن و شنودن یا همان خواندن و نوشتن. نه عیش و خوش‌باشی بی‌هدف و عاطل و باطل بودن.

مسند به گلستان بر تا شاهد و ساقی را لب‌گیری و رخ‌بوسی می‌نوشی و گل‌بویی

بخشی از دیدگاه‌های حافظ شباهت زیادی به دنیای خیام دارد. روی آوردن به میخانه و بی‌اعتنایی به باغ بهشت و دوزخ زشت و جست‌وجوی مواهب بهشتی در این دنیا از مشترکات این دو دیدگاه است:

گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است عیش با آدمی‌ای چند پریزاده کنی

اعتقاد حافظ به می و موسیقی چنان است که به سازهای موسیقی و جام شراب نیز شخصیت انسانی می‌دهد و بارها به حرکات شعورمند و گفتار آن‌ها اشاره می‌کند:

بدانسان سوخت چون شمع که بر من صراحی گریه و بریط فغان کرد
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر جام در قهقهه آید که کجا شد مناع
برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند ای چنگ ناله برکش و ای دف فروش کن

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند پنهان خورید باده که تعزیر می کنند
ریاب و چنگ به بانگ بلند می گویند که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
می ده که سربه گوش من آورد چنگ و گهت خوش بگذران و بشنو از این پی منحنی

چون قبح ارزش ها ابتدا به وسیله متولیان آن ها از میان می رود، زمینه برای رشد ارزش های عرفی فراهم می آید؛ و کار بزرگ حافظ در زمان خود، نمایش همین واقعیت است که وقتی داعیه داران بر تن ارزش ها لباس وارونه می پوشانند، دیگر از آدم های معمولی و بی ادعا نباید انتظار پای بندی به آن ارزش ها داشت. آن چه گردانندگان رسمی جامعه انجام می دهند مصداق مسلم منافق بودن است و حافظ هم اگر چه اغلب مترادف های این کلمه را به کار می برد، اما در جایی نیز به صراحت می گوید:

در خرقة از این بیش منافق نتوان بود بنیاد از این شیوة رندانه نهادیم...
المنة لله که چو مابی دل و دین بود آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم

یعنی نفاق را به کناری نهادیم و آشکارا به شیوة رندانه رو آوردیم و خدا را شکر که عاقلان و فرزندگان هم مثل ما تعلق خاطر به عالم بی دلی و بی دینی داشتند؛ اما حافظ اصرار فراوان بر صراحت گویی دارد که یک کنش متقابل است؛ چون دلش از سالوس و طبل زیر گلیم می گیرد، بهتر آن می داند که بر در میخانه بر کشد علمی:

در نظربازی مایی خبران حیرانند من چنینم که نمودم دگر ایشان داند

گریزهای مکرری که حافظ به تاریخ و شخصیت های سیاسی پیش از اسلام ایران می زند، بی گمان بخشی از همان باورهای عرفی است که معمولاً تاریخ گذشته را از عناصر مهم هویت خود تلقی می کند؛ در حالی که دین دانان، این گونه باورها را جدی تلقی نمی کنند. اشاراتی که حافظ به جمشید و فریدون و کی و کیکاووس و بهرام و بهمن و قباد و پرویز و سیاوش و رستم می کند، اگر چه اغلب دلالت بر نوستالژیای درونی و ناپایداری جهان و عبرت گیری از گذشته دارد، اما در عمل نشان دهنده اهمیت و اعتقادی است که آن دوره ها به عنوان معیار حکومت داری در باورهای او یافته اند.

- اعتقاد سرسخت به سرنوشت هم، رکن دیگری از معتقدات عرف و عوام است که اگر چه ریشه در اعتقادات مذهبی دارد، اما گرایش افراطی به تقدیر و سلب همه اختیارها و مسئولیت ها از فرد و حتی توجیه همه گناهان با برجسته سازی قضا و قدر، به خوبی نقش اغراق و مبالغه را در آن نشان می دهد که یک کنش عوامانه است.

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایرة گردش ایام افتاد

عصر حافظ دوره بروز انواع تقابل های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. کلکسیون از این تقابل ها را در دیوان حافظ می توان یافت. بخشی از تقابل ها محصول عملکرد حکومتیان است که همه ارزش های انسانی و اخلاقی و اعتقادی را وارونه کرده اند. بخشی دیگر نیز واکنش متقابل جامعه است که حافظ به عنوان یکی از افراد آن، در حرکتی اعتراضی و متقابل، به بر ساختن مجموعه ای از ارزش های عرفی می پردازد که نقشی شبیه به مقاومت منفی در برابر عملکرد حکومت دارد.

سر ز حسرت به در میکده‌ها بر کردم که شناسای تو در صومعه یک پیر نبود

تصویرهایی که حافظ از این ارزش‌ها به دست می‌دهد به قدری متنوع است که گویی در برابر آن کنش‌های ارزش‌ستیزانه که حکومت و بازوهای اجرایی و عوامل مذهبی و فرهنگی آن در جامعه پدید آورده‌اند حافظ با مددگیری از ارزش‌های عرفی به تولید دین جدیدی پرداخته است که از ارکان متعدد برخوردار است. پیر مغان، مقتدای آن و رند بازاری شخصیت همه‌فن حریف آن است. در برابر مسجد و خانقاه و صومعه، مکان‌هایی چون خرابات و میکده و مصطبه (دیر مغان) را به عنوان محل دعا و عبادت بی‌ریا و عشق‌ورزی به خداوند دارد.

ثواب روزه و حج قبول آن کس یافت که خاک میکده عشق را زیارت کرد

وقتی میکده و دیر مغان محل دعا و راز و نیاز باشد، شراب و می مغانه و مغبجه باده فروش و پیر مغان جای‌گزین عناصر مذهبی می‌شوند و جامعه چهره دیگرگونه‌ای پیدا می‌کند، شاد و بشاش و خوش حال و کاملاً برخلاف آن تصویر عبوس و ریاکارانه و تعصب‌آمیزی که شیخ و صوفی از آن ترسیم می‌کردند. در اینجا: عبوس زهد به وجه خمار ننشیند. چون: می‌دهند آبی که دل‌ها را توانگر می‌کند.

در همین میکده است که تشنه رسوایی آن نوع از مسلمانی که حکومت به آن افتخار می‌کند به صدا درمی‌آید:

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که می‌گفت بر در میکده‌ای بادف و نی ترسایی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردایی

میکده محل گردآمدن گدایان و راه‌نشینان و پادشاهی کردن ایشان است:

با من راه‌نشین خیز و سوی میکده آی تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب‌جاهم

در چنین جایی که این باور عرفی پدید آورده است، دیگر آن ارزش‌های دین رسمی و حکومتی جایی ندارند:

چنان زنده ره اسلام غمزه ساقی که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

در این دنیای برساخته عرفی نیز البته همه چیز رنگ و بوی اعتقاد و ارادت دارد، اما به گونه‌ای متفاوت تر و به دور از آزار و ریا و اجبار:

منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک نوای من به سحر آه عذرخواه من است

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاک در دوست پادشاه من است

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است...

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی فراز مسند خورشید تکیه گاه من است

از این غزل می‌توان بخشی از فلسفه وجودی فرار حافظ از مسجد و صومعه به دیر مغان و خرابات را دریافت. دعا و آه سحرگاه و فراغت از پادشاه و گدا و طلب وصال دوست و دست‌یابی به یک جایگاه بلندمرتبه انسانی و ترک همه تعلقات، بخشی از آن هدف‌های معنوی است که گردانندگان ادیان آن را به کلی به باد فراموشی سپرده‌اند و آن کس که صداقت درونی دارد این ارزش‌ها را در میکده و خرابات هم می‌تواند پیدا کند.

در مذهب پیر مغان که منتخب‌رندان و آزادگان است، صنم‌پرستی و صمدپرستی هر دو به‌طور هم‌زمان مجاز

است. شراب و خرقه در این مذهب دو چیز متضاد نیستند.

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند

زاهد هم اهل شراب است؛ اما زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست.

زاهد اگر به حور و قصور است امیدوار ما [حافظ] را شراب خانه قصور است و یار حور

این همه اهمیتی که حافظ به شراب خانه می دهد دلایل مختلف دارد که یکی از آنها - که بارها به آن اشاره می کند - این است که مستان، قومی یک رنگ و با صداقت اند. به این دلیل است که حتی فقیه متعصب و ریاکار و دشمن میخانه نیز وقتی شراب می خورد سرشت راستین خود را آشکار می کند:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

به طور کلی رنگ و نیرنگی که در رفتار ارباب طریقت و شریعت وجود دارد حافظ را به دوری از آنان و پیوستن به مذهب پیر مغان وامی دارد:

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد که نهاده است به هر مجلس وعظی دامی

یکی از ملاک های بزرگ حافظ برای اثبات وفاداری آنها به اعتقاداتشان این است:

نشان مرد خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

یک پدیده ترکیبی دیگر در مذهب پیر مغان، وجود دو شخصیت آرمانی و الگوی ایمانی با نام های رند بی سامان و پیر مغان است که حرکات و رفتارشان آمیزه ای از اجتماع ضدین و نقیضین و انبوهی از کنش های خلاف عادات و آداب است. پیر مغان، آن چنان که حافظ می گوید یک مرشد اعتقادی است که آدم ها می توانند مشکل خود را به پیش او ببرند تا او با تأیید نظر حل معما کند، چون قدحی که او در دست دارد مانند جام جهان بین عمل می کند. مشایخ دیگر وعده می دهند، اما پیر مغان اهل عمل است و وعده های دیگران را برآورده می کند. پیر مغان مرید خود را از جهالت می رهاوند و در معنی را به روی آنان می گشاید و هر کاری که می کند عین عنایت است. مریدان بدمستش را سرزنش نمی کند و حتی با چشم گرم خویش آن را زیبا می بیند. در آن غوغا که کس، کس را نپرسد، این پیر مغان است که سراغی از مریدانش می گیرد و می کوشد در دیر مغان آنان را به آرامش روانی برساند. این است که جناب پیر مغان مأمّن وفا و جای دولت است و حافظ ترک خاک بوسی و خدمت به آن در را نمی کند. پیر مغان همیشه در حالی که در سرای خود را رفته و آب زده است صلابه شیخ و شاب می زند و درس حدیث عشق از مریدان می شنود و بر آنان می خواند و سخنان او برای مردمانی که تابع رفتارهای عرفی جامعه هستند، چقدر جذاب است:

فتوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم که حرام است می آن جا که نه یار است ندیم

شخصیت رند نیز که از ساخته های حافظ در این دوران است و به نوعی نماینده تمام عیار و جامع تمام رفتارهای رایج در دوره او است، نمادی از یک فرد کاملاً مطلوب و موفق اجتماعی است که در همه جا حضور دارد و می تواند در چنان جامعه درهم آشفته ای خود را مانند چنبربازان از همه موانع پیچیده اجتماعی بجهاند. خصوصیات و

اخلاقیات و اعتقاداتی که حافظ به این موجود معجون‌واره نسبت می‌دهد اغلب به دلیل درهم آمیختگی پدیده‌های ضد و نقیض در وجود او، نماینده افراطی همان نوع از ترکیب‌سازی است که در قلمرو هنر و ادبیات دیده می‌شود؛ اما او، چون شخصیت انسانی است از همه رفتارهای مرسوم در سیرت و سلوک زمانه خود نیز نمایندگی می‌کند. خصوصیتی که حافظ برای این رند قلندر برمی‌شمارد او را معجون عجیب و غریبی از صفات مختلف نشان می‌دهد: مست و شراب‌خواره، دارای صفای دل و صاحب جاه، اهل عیش و خوش‌باشی، بدنام و لایابالی، عاشق و نظرباز، بی‌نیاز و عالم‌سوز، نیازمند و عافیت‌سوز، قلندر و بی‌سامان، بی‌توجه به سود و زیان، سرک کشنده به همه جا، دُردی‌کش و گدا، پنهان‌کار و پارسا، بی‌اعتنا به مصلحت‌بینی و خودپرستی، بی‌توجه به کام و ناز، بازاری و پاک‌باز، هوسناک و شاهدباز.

بر در میکده نردان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

در پس این نارضایتی‌ها و شکایت‌های کلی، بی‌گمان حوادث کلانی به وقوع پیوسته است که افرادی چون حافظ را به کلی از عوامل دینی و دیوانی ناامید کرده است؛ اما اشارات حافظ به این حوادث به دلایل مختلف بسیار اندک است. در جایی به خوردن مال وقف اشاره می‌کند:

بیا که خرقة من گرچه رهن میکده‌ها است ز مال وقف نبینی به نام من درمی
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

در زمانه‌ای که مال وقف را غارت می‌کنند، ناگفته پیداست که چه بر سر اموال مردم می‌آورند. در جای دیگر می‌گوید صراف شهر را به دست کسی سپرده‌اند که پیش از این شغلش تقلب کاری بوده است:

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ نگاه‌دار که قلاب شهر صراف است

رفتارهای پر تبختر دیوانیان و طرف‌داران آن‌ها نیز بخشی از دلایل نارضایتی حافظ از آنان است. وقتی قدرت با خدم و حشمی که در پیرامون خود دارد باعث غرور و فراموشی جایگاه پیشین شخص می‌شود، تردیدی نیست که بنیادهای اعتقادی را که سست بوده از اساس بر باد می‌دهد؛ و در این میان افراد تازه به دوران رسیده، اصلاً نمی‌توانند شایسته اعتماد باشند:

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

صوفیان و زاهدان هم که اغلب دارای عبوس زهد بودند، با حالات و رفتارشان، مردم را از دین‌داری گریزان می‌کنند:

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیده است بو از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

[قابل گسترش با مراجعه به منابع]

فلسفه صراحت‌گویی در طنزهای موقعیتی

در دوره حافظ به دلیل کوچک‌بودن منطقه و اشراف نسبی بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران به عملکرد حکومت، اطلاعات به نسبت درستی از اعمال حکومتیان در دست مردم هست. دوره زمام‌داری این حکومت‌های بی‌دوام محلی

هم، دوره آبادانی و رفاه و پیاده سازی درست قوانین مذهبی و انجام اصلاحات ساختاری در نظام دیوانی نیست. آن‌ها از مذهب صرفاً برای کسب مشروعیت در میان مردم استفاده می کنند و خود التزام عملی به آن ندارند. به این سبب، تفاوت بسیار آشکاری بین اعتقاد و عمل وجود دارد. حضور گسترده بیگانگان و تخریب گری‌های وسیعی که در همه زمینه‌ها انجام داده‌اند، محصولی جز نابودی عمران و آبادی و تخریب بنیادهای اخلاقی و اعتقادی در جامعه بر جای نگذاشته است. ایمان و اعتقاد حکومتیان هم البته همیشه عرفی است و از آگاهی عمیق و پای‌بندی پر دوام فرسنگ‌ها فاصله دارد. بر این اساس، گویی حافظ قریب دویست سال پیش از زمانه تاریخی خود پدید آمده است؛ چرا که بسیاری از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و رفتارهای تلون‌آمیز و ریاکارانه‌ای که توصیف می کند در دوره صفوی به وقوع می پیوندد. بافت پاشانی شعر او هم الگویی اساسی برای شعر صفوی است؛ اما چرا در دوره صفوی هیچ شاعر ریاستیزی چون حافظ بر نمی خیزد؟ چون بسیاری از شاعران و نویسندگان و عموم مردم از پشت پرده رفتارهای سیاسی و مذهبی حاکمان خبرهای درستی ندارند. به این دلیل فکر می کنند که حکومت درد دین دارد و می خواهد قاعده‌های مذهبی را پیاده کند. پس اعتراض آشکاری به حکومت نمی کنند.

انتقاد حافظ حتی به رفتار حکومت‌ها و مردم جامعه نیز بیشتر از منظر حساسیت‌های دینی انجام می گیرد تا حساسیت به موضوعات سیاسی یا اجتماعی. از این منظر می توان حافظ را بزرگ ترین منتقد رفتارها و باورهای دینی در تاریخ ادب کلاسیک ایران به‌شمار آورد. این خصوصیت در هیچ کدام از طنزپردازان و منتقدان دوره حافظ یعنی سعدی و مولوی و عبید زاکانی و هم چنین در آثار شاعران و نویسندگان پیشین چون سنایی و انوری و عطار دیده نمی شود. در بین شاعران پیش از حافظ تنها سنایی است که با شدت و عصبانیت بیش تر، شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی دوران خود را با ذکر مقام و منصب، به تازیانه تند انتقاد می گیرد. انتقادهای او حتی صریح تر و مفصل تر و با تفکیک جزئیات همراه است و گروه‌های پرشماری از رجال موجه جامعه را در بر می گیرد؛ برای نمونه در قصیده مرد هشیار در این عهد کم است، بر گروه‌هایی چون: پادشاهان و امرا، مالداران و متکلمان، عالمان و فقیهان، صوفیان و زاهدان، حاجیان و فاضلان، ادیبان و طبیبان، خواجه‌گان و دهقانان و کهلان و برنایان، سائلان و ساعیان و عامیان و حتی سگ پرستان و چرخ‌پیمايان (منجمان) می تازد.

مولوی به دلیل اعتقاد سرسختی که به صلح کل و نظام احسن خلقت دارد می کوشد تضادها و تقابل‌های موجود در عالم خلقت را همیشه به گونه آشتی جویانه حل کند؛ اما حافظ به دلیل درگیر شدن با کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی و عرفانی، با نگاه واقع‌بینانه و سلوک فرهنگی و اجتماعی، به قضاوت درباره اختلافات و تقابل‌ها می پردازد، به این سبب است که آن اختلافات را نادیده نمی گیرد یا در صدد توجیه آن‌ها بر نمی آید و در عین حال در برابر آن‌ها نیز تمکین نمی کند و حتی می کوشد خود نیز با هم‌مشریان فراوانی که در جامعه دارد در برابر آن جریان‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، جبهه مستقل و متفاوتی باز کند و راه دیگری برای زیستن در آن بلبشوی پرتعارض نشان دهد که معایب رفتاری آن گروه‌ها در آن نباشد. راهی که او نامش را مذهب گذاشته است اما هیچ مذهب با نام و نشانی نیست؛ مذهب رندان و عاشقان است و مذهب پیر مغان. این مذهب، کاملاً در نقطه مقابل مذهب رسمی و حکومتی قرار دارد که اساس آن بر تزویر و ریا و نفاق و نادانی نهاده شده است و شخصیت‌هایی چون زاهدان و صوفیان، شیخان و واعظان، مفتیان و فقیهان، قاضیان و محاسبان و البته برخی از

حکومت‌های محلی، از سردمداران آن به شمار می‌روند. واکنش‌هایی که حافظ از طریق شخصیت‌های خود آفریده چون رند و پیر مغان و پیر می‌فروش و عاشقان و نظربازان به‌نمایش می‌گذارد، مجموعه‌ای از رفتارهای عرفی است که همه در تقابل با رفتارهای به‌ظاهر دین‌دارانه آن متولیان مذهب و قدرت قرار می‌گیرد. اوج این تقابل‌ها و جدال‌ها در دوران حکومت‌های نامطلوبی چون امیر مبارزالدین به وقوع می‌پیوندد که تظاهر به دین‌داری می‌کند و مجموعه‌ای از مدعیان دین‌داری را نیز در دیوان و دربار خود به خدمت گرفته است.

اما هنگامی که پادشاه مطلوبی به قدرت می‌رسد ماهیت همه ریاکاران برملا می‌شود و اتفاق نظر شگفت‌انگیزی بین گروه‌های مختلف حاصل می‌شود؛ همه مانند حافظ صداقت و یک‌رنگی را پیشه خود می‌کنند و ریاکاری و تقابل‌ها از میان می‌رود:

در عهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش	حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله‌نوش
صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست	تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش
احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان	کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش
گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محر می	در کش زبان و پرده نگه‌دار و می بنوش

هنگامی که شاه شیخ ابواسحاق در قدرت است روزگار بر وفق مراد است. در دوره شاه شجاع و شاه منصور نیز البته اوضاع روزگار بسیار مطلوب است و دورویی‌ها و ریاکاری‌ها تعطیل است. دیگر نه نیازی به پنهان‌کاری از جانب محتسب و شحنه و واعظ و امام شهر وجود دارد و نه ضروری است که حافظ برای لجاجت و سرسختی در برابر آن‌ها به فسق و فجور مباحثات کند و یا برای هم‌سوئی با آن‌ها به زهدفروشی پردازد. هرکسی همان‌گونه که هست ماهیت خود را نشان می‌دهد:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش	که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آن که اهل نظر بر کرانه می‌رفتند	هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
به بانگ چنگ بگویم آن حکایت‌ها	که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده	به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند	امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
دلالت خیرت کنم به راه نجات	مکن به فسق مباحثات و زهد هم مفروش

در غزل مدحی دیگر که مربوط به ستایش از دوران شاه شجاع است باز همین موضوع را مطرح می‌کند که وقتی پادشاهی با سیاست‌های درست و مطلوب به قدرت می‌رسد دیگر خلاف و خطا و دورویی و ریاکاری به کناری می‌روند و هیچ‌کس ترسی از برملا شدن ماهیت درونی خود ندارد؛ چون بسیاری از رفتارهای عرفی جامعه مجازاتی به همراه ندارد. هم چنین منازعاتی که برای رسیدن به قدرت و ثروت وجود داشت و هرکس تقرب بیشتر به سلطان می‌یافت بهره بیشتری از آن‌ها می‌برد از میان می‌رود:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع	که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
شراب خانگی ام بس می‌مغانه بیار	حریف باده رسید ای رفیق توبه وداع

خدای را به می‌ام شستشوی خرقه کنید که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
 ببین که رقص کنان می‌رود به ناله جنگ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
 با بازگشت شاه گویی آشتی گرگ و میش برقرار می‌شود چون ریاکاران دست از ریا و دورویی برمی‌دارند و حافظ
 هم دشمنی خود را با آنان کنار می‌گذارد و با هم به مجلس شراب می‌روند:

از بازگشت شاه در این طرفه نوبت است آهنگ خصم او به سرافرده عدم...
 ساقی چو یار مهرخ و از اهل راز بود حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم
 در این گونه موقعیت‌ها که اوضاع سیاسی خوب است و بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌آید، حافظ غرق در شور و
 شادی و عیش و خوشی می‌شود و دنیا را به گونه دیگری می‌بیند و البته طنزش نیز گل می‌کند:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
 از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
 باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد
 بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

حافظ در برخی از غزل‌های خود بی‌آن که احتجاج را به نقطه جدال برساند پاسخ زاهدان و متولیان مدعی را با
 زبانی نرم و ملایم که مناسب مقام رندان پاک‌باز است می‌دهد. او در این پاسخ‌ها هیچ گاه خود را در موضعی قرار
 نمی‌دهد که به انکار رفتارهایش پردازد، چون نمی‌خواهد منکر مسیر و مرامی باشد که در پیش گرفته است، اما از
 خلال بسیاری از گفته‌هایش پیداست که زاهدان طریقت و متولیان شریعت، در مسیری که دو سویه آن با انکارگری
 همراه است حرکت می‌کنند؛ انکار دورویی‌ها و رفتارهای منافقانه خود و مخالفت مداوم با موضع حافظ و رند و پیر
 مغان که آشکارا ارزش‌های دیگری را در برابر معتقدات رسمی عکلم کرده‌اند. به این دلیل است که حافظ از زبان رند
 با شجاعت تمام می‌گوید، هر کسی مسئول اعمال خویش است و هر چه را که کاشته است درو می‌کند. من و تو
 نمی‌دانیم که چه کسی خوب است و چه کسی زشت. در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست. من راه پدرم آدم
 را در پیش گرفته‌ام که اعتنای چندانی به بهشت ابد نکرد. من همه چیز را موقوف عنایت حق و سابقه لطف ازل
 می‌دانم و به عبادات خودم غره نیستم: عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت... آن گونه انکارهای منافقانه و
 این گونه اعتراف‌های صادقانه و حتی فراتر از واقعیت است که مجموعه‌ای از موقعیت‌های طنزآمیز پدید می‌آورد که
 نمونه‌های آن را در دیوان هیچ شاعر دیگری نمی‌توان دید.

نتیجه

اگر عصر تیموریان، با نگارش کتاب‌هایی چون *تذکره الشعراء* سمرقندی، *روضه الشهداء* کاشفی و *مجالس العشاق*
 گازرگاهی، دوره تحریف در واقعیت‌های تاریخی است، عهد ایلخانیان، دوره صراحت و صداقت در بیان حالات
 درونی و به تبعیت از آن، دوره اقبال عمومی به طنزهای موقعیتی از گونه صراحت‌گویی در قلمرو سیاسی و
 اجتماعی، فکری و فرهنگی و فردی و عاطفی است. چرا در کلام حافظ بسامد صراحت‌گویی و صداقت تا به این
 حد بالا است؟ و چرا سعدی در غزلیات خود با صداقتی بی‌نظیر به بیان حالات عاطفی و در گلستان به بیان پاره‌هایی

از خاطرات سفرهای خود که آن‌ها نیز شخصی است پرداخته است و مولوی با صدق و خلوصی بی‌نظیر حالات روحی و درونی خود را با شمس تبریزی و تجربیات عرفانی خود را در برابر حق و آموخته‌هایش را مانند شمس و پدرش بهاء ولد بدون هیچ پرده‌پوشی با صداقت تمام برای خوانندگان به روی دایره می‌ریزد؟ پاسخ این پرسش را بی‌گمان اول باید در موضوع شاعری آن‌ها جست‌وجو کنیم؛ چرا که شاعران معمولاً در غزل‌های خود از حالات درونی سخن می‌گویند و این نوع اعترافات صادقانه بر سایر نوشته‌های آنان نیز تأثیر می‌گذارد. دلیل دوم نیز یک واقعیت جامعه‌شناختی است که به دوران زیست آن‌ها بازمی‌گردد. در دوره مغولان به دلیل ایلغار یک قوم یاجوج و مأجوج، همه بنیادهای فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه از هم فرومی‌پاشد و آدم‌ها گرفتار فقر و تنگناهای شدید زیستی و معیشتی می‌شوند و سرنوشت‌های مشابهی در آوارگی و پراکندگی و ناداری پیدا می‌کنند. در چنین وضعیتی، چیزی که اسباب نزدیکی و هم‌دلی بین این مردمان هستی‌باخته می‌شود، صداقت و درد دل کردن و غم آوارگی گفتن است و رجوع به فرهنگ و ادب مشترک.

هجوم و تحقیر و توهین بیگانگان و تنفر مردمان از آنان، اسبابی برای نزدیک شدن افراد جامعه به یک‌دیگر و هم‌دردی و هم‌دلی می‌شود. در برابر آن بیگانگان و طرف‌داران ریاکار و دوروی آنان که حکومت‌های دست‌نشانده و عوامل آن‌ها باشند، همواره حافظ بر موضوعاتی تأکید می‌کند که از نظر آنان ضد ارزش محسوب می‌شود. ستایش پدیده‌هایی چون عشق و نظربازی، میخانه و خرابات و خصومت با پدیده‌هایی چون انواع مظاهر شریعت و طریقت رسمی و شخصیت آرمانی بخشیدن به رند بازاری، نمونه‌ای از این دهن‌کجی‌ها و لج‌بازی‌ها است. شاید به دلیل خاطرات تلخی که آوارگی‌ها در این دوره بر جسم و جان ایرانیان برجای گذاشته بود، شخصی چون حافظ علاقه‌ای به سفر کردن نداشت. او حتی در زندگی یک جانشینی خود نیز وقتی به سفر و غریبی فکر می‌کرد و یا غربت کوتاهی را تجربه می‌کرد فریاد و فغانش بر آسمان می‌رفت:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم	به موپه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن‌چنان بگریم زار	که از جهان ره و رسم سفر براندازم...
هوای منزل یار آب زندگانی ماست	صبایار نسیمی ز خاک شیرازم

در غزل دیگر می‌گوید:

چرانه در پی عزم دیار خود باشم	چرانه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم	به شهر خود روم و شهر یار خود باشم

وجود صراحت‌گویی فراوان در گفته‌های حافظ و حتی اعتراف به خصوصی‌ترین حالات عاطفی و رفتارهای فردی، بخشی از واکنش آشکار حافظ به وضعیتی است که در آن، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و عرفانی چون شیخ و واعظ و مفتی و محتسب و شحنه و زاهد و صوفی، همه رفتارهایی خلاف منصب و مقام خود مرتکب می‌شوند اما همیشه اصرار بر کتمان آن دارند. صداقت و خودزنی‌های حافظ نوعی مقاومت منفی و پادزهری است در برابر این بیماری همه‌گیر. این که حافظ گرایش فراوان به ارتکاب کنش‌ها و توصیه‌هایی با سویه‌های منکرانی دارد، یعنی کنش‌هایی که جنبه وارونه‌گویی یا رفتار وارونه در آن‌ها بسیار مشهود است دقیقاً نوعی

دهن کجی به آن گونه پنهان گری‌ها و ریاورزی‌ها است که فضای عمومی جامعه را در سیطره خود گرفته است اما در منابر و محافل رسمی همواره تظاهر به رفتارهایی خلاف آن دیده می‌شود.

منابع

- بهزادی اندوهجری، حسین (۱۳۷۸)، *طنز و طنزپردازی در ایران*، تهران: صدوق.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۲)، *گمشده لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ*، تهران: سخن.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۸)، *چارده روایت، مجموعه مقاله درباره شعر و شخصیت حافظ*، چاپ دوم، تهران: کتاب پرواز.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۲)، *حافظ، حافظه ماست*، تهران: قطره.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸)، *حافظ به سعی سایه*، تهران: کارنامه.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰)، *دیوان حافظ*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *شعری دروغ شعری نقاب*، چاپ هشتم، تهران: علمی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۴)، «طنز حافظ»، *مجله حافظ*، شماره ۱۹، مهر ۱۳۸۴: ۳۹-۴۲.
- طبری، احسان (۲۰۰۱)، *برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران*، انجمن دوستداران احسان طبری، ۲۰۰۱، www.tabari.blogspot.com
- مصفا، ابوالفضل (۱۳۶۹)، *فرهنگ ده‌هزار واژه از دیوان حافظ*، ۲ ج، تهران: پازنگ.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، *تماشاگه راز*، قم: دفتر جامعه مدرسین قم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، *عرفان حافظ*، چاپ بیست و دوم، تهران: صدرا.

References

- Behzadi Andohajri, H. (1999). *humor and satire in Iran*, Tehran, Sadouq Publishing.
- Pournamdarian, T. (2012). *Lost on the shore of the sea: a reflection on the meaning and form of Hafez's poetry*, Tehran, Sokhon Publications.
- Khoramshahi, B. (1989). *Narrative charade, a collection of essays about Hafez's poetry and character*, second edition, Tehran, Kitab Farazeh Publishing House.
- Khoramshahi, B. (2013). *Hafiz our memory*, Tehran, Qatre publication, 2013
- Hafez, Kh. Sh. M. (1999). *Hafez Be Sai Sayeh*, Tehran, Karnameh Publications, 1999 .
- Hafez, Kh. Sh. M. (2019). *Divan Hafez*, corrected by Mohammad Qazvini and Qasim Ghani, Tehran, Zovar Publications, 2019.
- Zarin-Kob, A. H. (2000). *Bi-Drugh Poem, Bi-Naqab Poem*, 8th edition, Tehran, Scientific Publications.
- Shafi'i Kodkani, M. (2005). "Tanz Hafez", *Hafez Magazine*, No. 19, Mehr 2005: 39-42 .
- Tabari, E. (2001). *Some reviews about worldviews and social movements in Iran*, Publications of Ehsan Tabari Lovers Association, 2001, www.tabari.blogspot.com
- Mosfa, A. (2019). *Dictionary of ten thousand words from Diwan Hafez*, 2 vols., Tehran, Pajang Publications.
- Motahari, M. (1981). *Tamashaghe Raz*. Qom, Qom Teachers Society Publishing Office.
- Motahari, M. (2014). *Erfan Hafez* 22nd edition, Tehran, Sadra Publishing House.